

جوان



نجات سیاره

زندگی هیجان انگیز محیط بان ها

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ
و از مردمان و جانوران و دامها که رنگهایشان همان گونه مختلف است [پدید آورديم].
قرآن کریم، سوره فاطر، آیه ۲۸



گکو نوعی مارمولک است که در مناطق گرمسیری جهان پیدا می‌شود. بیش از هزار گونه از این خزنده با رنگ‌ها و اندازه‌های گوناگون در دنیا وجود دارد. پاهای گکو، ویژگی‌های جالبی دارد. سطح آن‌ها به هر نوع ماده‌ای، به جز تفلون، می‌چسبد. طوری که انگار پای گکو جزئی از آن ماده است. دانشمندان سعی می‌کنند با شبیه‌سازی ویژگی‌های پای گکو، موادی مصنوعی با چسبندگی قوی بسازند. در این عکس که الیور میکس با میکروسکوپ الکترونی آن را ثبت کرده است، جزئیات ظریف و شگفت‌انگیز پای گکو را می‌بینید.



نجات سیاره

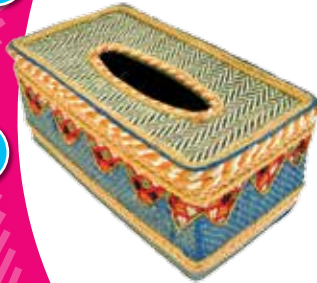
به من چه؟ چرا باید خودم را به زحمت ببندارم؟ چرا باید همیشه کیسه پارچه‌ای همراهم باشد؟ چرا باید جلوی اسراف غذا را بگیرم و زباله کمتری تولید کنم؟ چرا باید کمتر گوشت بخورم؟ چرا باید از انقراض حیوانات جلوگیری کنم؟ چرا باید نگران آشغال ریختن در ساحل دریا باشم؟ چرا بهتر است با دوچرخه به مدرسه بروم؟ و هزاران چرای دیگر. جواب بعضی از این سؤال‌ها ساده است. چون مستقیماً سودشان به خود من می‌رسد. اما این بار من می‌خواهم به سراغ نیمه دیگر ماجرا بروم. یعنی کارهایی که مستقیماً به خدمان سود نمی‌رسانند. اما می‌دانیم مجموعاً برای سیاره‌مان مفید هستند. مثلاً اگر من بیش از حد از پلاستیک استفاده کنم و آشغال‌هایم را در طبیعت بریزم، چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا شخص خودم ضرر می‌کنم؟ خیلی بعید است. اگر ساحل دریا را کثیف کنم، احتمال کمی دارد که یکی دو سال بعد دقیقاً به همان ساحلی برگردم که قبلاً در آن آشغال ریخته‌ام. همین حرف را در مورد بعضی از مشکلات محیط‌زیستی دیگر هم می‌شود زد. بعضی‌ها می‌گویند انقراض حیوانات نادر چه ربطی به ما دارد؟ بگذارید منقرض شوند و ...

اینجاست که یک مسئله مهم مطرح می‌شود: زندگی مسئولانه! سؤال این است که آیا ما مسئولیتی در قبال خانواده، جامعه، شهر، کشور و در نهایت سیاره‌مان داریم یا نه؟ پاسخی که هر کسی به این سؤال مهم می‌دهد، سبک زندگی و تصمیم‌های او را مشخص می‌کند. اختیار با خودتان است. شما می‌توانید زندگی مسئولانه را انتخاب کنید یا نکنید. اما یک واقعیت را نمی‌شود انکار کرد. تنها در صورتی زندگی بر روی کره زمین ممکن است که بخش زیادی از جمعیت آن مسئولانه زندگی کنند. کسانی که مسئولانه زندگی نمی‌کنند، ممکن است شخصاً با مشکل خاصی روبه‌رو نشوند اما باید بدانند که زندگی و آرامشان را مدیون انسان‌های مسئول هستند. راستی تصمیم تو چیست؟



ایران شگفت انگیز

گوی و میدان



هنرستان



نقشه راه



نشانه

پاتوق ادبیات



پاتوق علم



پاتوق طنز

مدیر مسئول: محمد ناصر
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):
علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان، مجید راستی، شاهده شفیع، سیدکمال شهبانو، کاظم طلائی، احمد عربلو، مرجان فولادوند، شکوه قاسم‌نیا، مهری ماهوتی، سیدامیر موسوی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب، محبت‌الله همتی و حبیب یوسف‌زاده

دبیر مجله: سیدامیر موسوی
دستیار دبیر: اشرف‌سادات کلای
طراح گرافیک: وحید حقی
ویراستار: ریحانه کلهر
طراح جلد: مرتضی آذرخیل
عکاس جلد: فرهاد سلیمانی

شمارگان: ۷۰۰۰۰ نسخه
چاپ و توزیع: شرکت افست
نشانی دفتر مجله:
تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۴۹۰۹۶ - ۰۲۱۸۸۳۰۱۴۷۸
پيامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹
فضای مجازی: @iRoshd
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی
۱۵۸۷۵/۶۵۸۴ تلفن: ۰۲۱۸۸۳۰۵۷۷۲
javan.roshdmag.ir
صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
تلفن امور مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۳۰۸



پیشنهادهای ویژه سراسر

★ **نان یادآورده:** خانم ناظمی هر بار دوربینش را به سمت یک گوشه از کشور زیبایمان می‌گیرد. این شماره به سراغ آسیاب‌های بادی رفته است. آخ ببخشید. آسیاب بادی نه آس‌باد.

★ **این دیگه چه ورزشیه؟** مهدی زاری این شماره مطالب جالبی آورده درباره ورزش‌های ترکیبی. مثلاً ترکیب فوتبال و گلف! یا فوتبال سه تیمه در یک زمین شش ضلعی! بروید به صفحه ۴ و لذت ببرید.

★ **مدیر مدرسه:** این شماره خانم فرجادامین به سراغ مدیر مدرسه جلال رفته و محمدرضا اکبری با تصویرسازی جذابش کولاک کرده‌است. بروید به صفحه ۱۸ و کیف کنید.

★ **آشپز خانه دوست کجاست؟** این شماره شور محیط زیستی بودن را درآورده‌ام. هم گزارش خانم جلالوند (صفحه ۱۲ تا ۱۵) و هم مطلب علی خالقی (صفحه ۳۱ و ۳۰). به خاطر همین جلدمان را هم محیط زیستی کردیم که دیگر خیرش را ببینید.

★ **رشته محبت**
چند درصد فکر می‌کنید در آینده پرستار شوید؟ صفر درصد؟ پس حتماً این گزارش را در صفحه ۳۲ بخوانید. چون با کسانی مصاحبه کرده‌ام که قبل از آمدن نتایج کنکور، اصلاً فکر نمی‌کردند قرار است پرستار شوند.



نان باد آورده

ملاقات با سرزمین آس بادها

■ ناز بلا ناظمی

سال قبل به دنبال یافتن پاسخی، گذری داشتم به شهری باستانی در شرقی‌ترین نقطه ایران، منطقه‌ای در نوار مرزی ایران و افغانستان. می‌رفتم تا با باد سخن بگویم. مقصد، شهر «نشتیفان» بود در ۲۰ کیلومتری شهر خواف در استان خراسان رضوی. هدفم از این سفر، ملاقات با باد بود. می‌پرسید مگر می‌شود با باد ملاقات کرد؟ بله. کافی است کوله را بردارید و به دیدن سازه‌هایی شگفت‌آور، ساخته‌شده از چوب و خشت، موسوم به «آس‌باد» در نشتیفان بروید. سازه‌هایی که با به‌دام‌انداختن قوی‌ترین بادهای جهان، معروف به «بادهای ۱۲۰ روزه» سیستان و باد دیگری به نام «باد نیشابور»، آسیابی بزرگ را به حرکت درمی‌آورند و آردی سیید و مرغوب را برای نان اهالی این شهر و دیگر نواحی اطراف آن فراهم می‌کنند.

نش + تیفان

می‌گویند نام این شهر، برگرفته از دو واژه «نش» و «تیفان» است. نش به معنای نیش و تیفان که همان باد است، روی هم به معنی نیش باد است. این در صورتی است که منظور از نیش، نیش آن عقرب‌هایی نباشد که به‌وفور در این منطقه یافت می‌شوند. هر چند قدمت آس‌بادها به دوره صفویه بازمی‌گردد، بر اساس آنچه مورخان می‌گویند و آنچه از شواهد و مدارک به دست می‌آید، استفاده از نیروی باد و ساخت چنین سازه‌هایی که در هیچ کجای جهان هم‌تا ندارد، در این نقطه از کشورمان، به دورانی بسیار دور و پیش از اسلام و حداقل به دوران ساسانیان بازمی‌گردد. این امکان هم وجود دارد که این آس‌بادها در واقع بازسازی‌شده نمونه‌های قدیمی‌تر خود باشند.

آس آب یا آس باد؟

حتماً می‌دانید که آسیاب‌ها برای آرد کردن گندم و دیگر غلات استفاده می‌شوند. اگر این وسیله به کمک آب حرکت کند، آس آب یا آسیاب و اگر با کمک باد حرکت کند، آس باد نامیده می‌شوند. اجزای اصلی این سازه را چوب و خشت و سنگ تشکیل می‌دهد. حال دقت کنید، این سازه‌ها دوطبقه هستند؛ طبقه نخست محل قرار گرفتن سنگ گرد و بزرگ آسیاست و در عین حال به‌منظور انبار غلات هم استفاده می‌شود؛ طبقه دوم، پرها و تیرک‌های گردان چوبی دارند. این پرها و تیرک‌ها در میان دو دیوار بلند حدوداً ۱۰ متری قرار گرفته‌اند که به هنگام وزش باد، به چرخش درمی‌آیند. ۸ درگاه، ۴۸ بال و ۳۲ پَر دارد که با وزش باد می‌چرخد و با به‌حرکت‌درآوردن تیر چوبی بلندی که به سنگ رویی آسیاب وصل است، باعث چرخش چرخ سنگی زیرین می‌شود. با حرکت این سنگ، چوبی به نام «لک‌لکی» نیز به حرکت درمی‌آید و موجب لرزش ابزار دیگری می‌شود که گندم را از انبار به حفره‌ی میانی دو سنگ آسیاب هدایت می‌کند. این آسیاب‌ها مانند ستون‌هایی عمودی و بلندند که در کنار هم و چسبیده‌به‌هم ساخته می‌شدند و بسیار به دژهای مستحکمی شباهت دارند که در برابر نفوذ دشمن ایستادگی می‌کنند. این آس‌بادها هر چند از خشت ساخته شده‌اند، همین اتصال میانی‌شان، دلیل اصلی مقاومت آن‌ها در برابر قدرت بادهای ۱۲۰ روزه است.

تیر پایه: تیری از چوب کاج یا چنار با طول ۸ متر. تیر اصلی گرداندن سنگ.

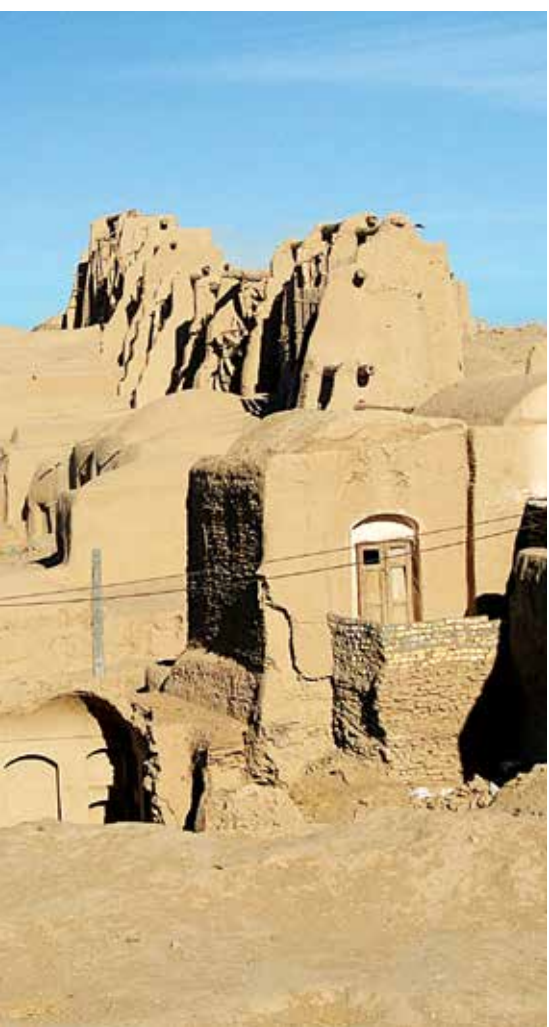
خوبله: ستونی از چوب کاج به طول ۵ متر که به صورت افقی بر روی دیوارهای طرفین آسیا تکیه می‌کند و در قسمت وسط به محور چوبی آسیا متصل است.

پره ۵۰ هر پره از ۵ تا ۷ تخته چوب با ضخامت ۱ سانت. سبکی پره باعث چرخش آن در برابر باد می‌شود.

پازوه: چوبیهایی با طول ۱۷۵ سانت که از یک طرف به پرها و از طرف دیگر به تیر بل متصل است.

ناودانی (شرونه) که گندم را به گلوگاه آسیا می‌برد.

سنگ‌های آسیا



بخش بالایی آس باد که در معرض باد قرار دارد به نام پرخانه نامیده می شود.

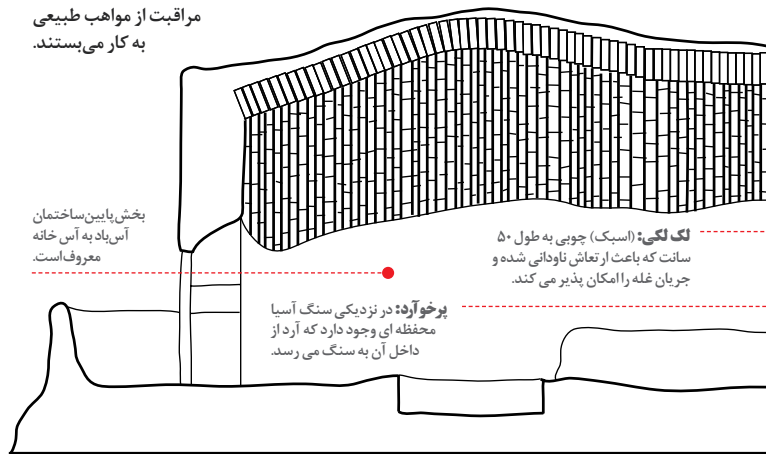
کلوسی: حفره ای است در وسط خر پل که محور خر پل و تیر پل را به هم متصل می کند. در داخل کلوسی میله ای به نام قلندرک وجود دارد.



یادتان باشد بهترین زمان برای دیدن این سازه‌ها، از اوایل خرداد تا اواخر شهریور یعنی زمان وزش بادهای ۱۲۰ روزه، است. به این ترتیب، به خوبی کارایی و استعداد به کاررفته در ساخت آن‌ها را درک خواهید کرد. خواهید دید که گذشتگان ما تا چه اندازه با طبیعت هماهنگ بودند و ضمن احترام‌گزاردن به داده‌های خداوند، نهایت دقت را در نگهداری و مراقبت از مواهب طبیعی به کار می‌بستند.



بخش پایین ساختمان آس باد به آس خانه معروف است.



در زمانی دور و شاید تا نیمه‌های دوران قاجار، از خراسان تا انتهای سیستان، استفاده از آس‌بادهای کاملاً رایج بود، اما امروز بیشتر آن‌ها از میان رفته و تنها تعدادی از آن‌ها، از جمله ۳۶ آس باد در نشتیفان، باقی مانده است که فکر و اندیشه معماران ایرانی را نشان می‌دهد.



این دیگه چه ورزشیه؟!

آشنایی با چند ورزش ترکیبی

■ مهدی زارعی

اگر انسان خلاق باشی یا شاید هم کمی تنبل (!)، حتماً شده که با استفاده از وسایل مختلف رشته‌های دیگر، ورزش محبوبت را انجام داده‌ای. مثلاً در حیاط مدرسه، توپ فوتبال در اختیار نداشته‌ای، اما چون توپ والیبال را در نزدیکی خود دیده‌ای، از همان برای فوتبال استفاده کرده‌ای! یا مثلاً توپ فوتبال را به جای توپ بسکتبال داخل سبد بسکتبال انداخته‌ای... راستی اگر بخواهید برای این رشته‌های ابداعی خود، اسم بگذارید از چه اسمی استفاده می‌کنید؟ شاید تمام این‌ها به نظر تان شوخی باشد، اما امروزه با ترکیب برخی رشته‌های ورزشی، رشته‌هایی جدید شکل گرفته‌اند. با برخی از آن‌ها آشنا می‌شویم.

فوت گلف

با توپ فوتبال، گلف بازی کنیم!

یک نام عجیب: فوت گلف! راستی آیا قوانین مربوط به این ورزش، مثل نام آن عجیب است؟! این ورزش بسیار ساده است. در زمین چمن، مثل زمین فوتبال و گلف بازی می‌شود و از قوانین بازی گلف، تبعیت می‌کند؛ هدف بازی این است که توپ با کم‌ترین ضربه از ابتدای زمین به انتهای زمین برود؛ ولی به جای چوب و توپ گلف، باید یک توپ فوتبال را به داخل سوراخ‌های پنجاه سانتی متری شوت کنیم.

هلندی‌ها در سال ۲۰۰۹ مجموعه قوانینی استاندارد برای این ورزش وضع کردند و بعد از آن هم، به سرعت این رشته طرفدار پیدا کرد. فدراسیون بین‌المللی فوت گلف در سال ۲۰۱۲ تأسیس شد و پس از تنها دو سال، چهارده کشور، عضو این فدراسیون شدند. حسن فوت گلف این است که این ورزش، کاملاً دوستانه است و اصل ماجرا کنترل توپ است. در این ورزش خبری از تماس‌های فیزیکی فوتبال نیست و ورزش کاران می‌توانند به آرامی در محیط آرام زمین چمن، قدم بزنند و به توپ ضربه بزنند. راستی اگر در حیاط مدرسه باشید و به زمین چمن دسترسی نداشته باشید، چگونه می‌توانید مطابق قوانین، فوت گلف بازی کنید؟





فوتبال در حال پیاده‌روی ورزشی مخصوص افراد خیلی آرام

تا به حال چند بار شنیده‌اید که برخی تیم‌ها را به قدم‌زدن با توپ منتهم کرده‌اند؟ برخلاف بار منفی این عبارت در فوتبال، در «فوتبال در حال پیاده‌روی» دقیقاً باید همین کار را انجام داد. هدف از این نوع فوتبال، تشویق افراد آرام و کم‌تحرک به فوتبال بازی کردن است. در این مسابقه، همه کارهای فوتبال را می‌توانید انجام دهید، به جز یک کار کوچک: حق ندارید بدوید یا حتی ذره‌ای سرعت گام‌های خود را بیشتر کنید! همین تفاوت کوچک، کار را برای شرکت‌کنندگان دشوار می‌کند.

یکی از بازیکنان این رشته می‌گوید: «از نظر روانی، فوتبال در حال راه رفتن بسیار مشکل است؛ زیرا انسان به شدت مایل است که بدود. هر چند که از نظر بدنی، کمتر خسته می‌شویم، گاهی اوقات توپ سه قدم از ما پیش می‌افتد. بازیکن نیز می‌داند که اگر سریع‌تر قدم بردارد، به سادگی به توپ می‌رسد. با وجود این، بازیکن چنین حقی ندارد و نمی‌تواند بدود. چنین امری باعث می‌شود که به بازیکن سخت بگذرد. البته تمام این محدودیت‌ها برای بهتر شدن تکنیک مفید است. زیرا بازیکن باید به دقت فکر کند تا بتواند به هم تیمی‌هایش پاس بدهد. همچنین بازیکن باید حواس خود را بیشتر جمع کند تا موقعیت بازیکنان را ارزیابی کند.» به این ترتیب، افراد پیر و سال خورده هم می‌توانند در این رشته فعالیت کنند. حسن دیگر فوتبال در حال پیاده‌روی این است که می‌توان حتی سه‌به‌سه یا هفت‌به‌هفت آن را برگزار کرد. بد نیست شما هم امتحان کنید!

فوتبال سه‌تیمه در زمینی شش‌ضلعی!

زمین این نوع فوتبال، به جای زمین مستطیل شکل مرسوم که به دو نیمه تقسیم می‌شود، به شکل شش‌ضلعی است و سه دروازه دارد. سه تیم که هر کدام پنج بازیکن دارند، وارد زمین می‌شوند و بازیکنان می‌توانند به دفعات تعویض شوند. مسابقه در سه وقت بیست دقیقه‌ای انجام می‌شود و دروازه‌های تیم‌ها به صورت چرخشی عوض می‌شود. در این بازی، نه از آفساید خبری هست و نه از پنالتی و پرتاب اوت. داشتن تفکر تاکتیکی در آن، بسیار مشکل است؛ زیرا برای گل‌زنی، افراد دو تیم باید با یکدیگر هماهنگ شوند و پاس‌کاری کنند تا دروازه تیم سوم را باز کنند. جالب این‌که در این بازی، تیمی که بیشتر گل‌زنی کند برنده نیست؛ بلکه تیمی برنده است که کمتر گل بخورد!

فوتساک

والیبال با توپ فوتبال

انجام حرکات نمایشی با توپ، از جمله تفریحات فوتبالیست‌های حرفه‌ای در سراسر دنیاست. در جلسات تمرینی بسیاری از تیم‌ها، والیبال با پانیز جایگاه خاصی دارد. اما این رشته اکنون در برزیل به ورزشی رسمی بدل شده است؛ آن هم برخلاف سبک تاکرا با استفاده از توپ واقعی.

مارکوس اوفن باک، در سال ۲۰۰۲ فوتساک را ابداع می‌کند. این بازی، قوانین بسیار ساده‌ای دارد. ابعاد زمین ۱۰×۵ متر و ارتفاع تور ۱۵۰ سانتی‌متر است. فوتساک را می‌توان یک‌به‌یک یا دوه‌دو بازی کرد. بازی هم شامل سه ست ۲۱ تایی است. بازیکنان به غیر از دست‌نشان می‌توانند از سایر بخش‌های بدن خود استفاده کنند.

مخترع این بازی می‌گوید: «یکی از دلایل علاقه من به این ورزش، این است که علی‌رغم شباهت به فوتبال، بازیکنان می‌توانند حرکات جدیدی ابداع کنند. در فوتساک می‌توان در حال پرش نیز شوت کرد. یا حتی می‌توان با پاشنه و حتی ساق پا، به توپ ضربه زد. هر حرکتی را می‌توان در آن امتحان کرد...». اولین تورنمنت فوتساک در سال ۲۰۰۷، در ایالت کوریتیبایا واقع در برزیل برگزار شد و از آن زمان به بعد، این رشته به سرعت گسترش یافت.





بازیافت هنرمندانه

وسایل موردنیاز:

چسب تفنگی، قیچی، چسب چوب یا آهن، روبان یا نوارهای تزئینی،
نخ‌های قیطانی، قلم‌مو، پارچه یا گلیم، کنف



احترام به طبیعت با بازسازی
وسایل دورریختنی

■ معصومه فرجی

بازیافت از مصنوعات ساخت بشر، هنری است که به خلاقیت و تفکر نوآوری نیازمند است.

بازیافت از هدررفتن منابع مالی و هزینه‌ها جلوگیری می‌کند و ابزار ضروری را به‌شيوه‌ای دیگر در دسترس قرار می‌دهد.

احترام به طبیعت، با بازسازی وسایل دورریختنی، قاعده‌ای است نه چندان سخت و بسیار دوست‌داشتنی. ما دوباره طبیعت را می‌سازیم.



۵. برای شروع تزیین، می‌توان از کنف، نخ‌های قیطانی رنگی یا هر وسیله کهنه یا بازیافتی استفاده کرد؛



۶. در این مرحله، کنف را مانند گل پیچانده و به سلیقه خود، با چسب روی سطح کار می‌زنیم؛ با استفاده از مروارید، وسط گل را تزیین می‌کنیم. برای گل برگ‌ها، با استفاده از مهره‌های شکسته چوبی، چشم‌نظر، مروارید و دیگر وسایل مناسب بر زیبایی کار بیفزایید؛



۷. در آخر، برای از بین بردن پرزهای اضافی و ثابت ماندن کار، فندک را از فاصله مناسب و با سرعت روی کار می‌گیریم. مراقب باشید نخ‌های پشمی نسوزد؛



۸. این گونه می‌توان با به کارگیری اشیای بازیافتی و بی‌استفاده، وسایل زیبایی ساخت و از آن‌ها لذت برد.



۱. دفتر را روی پارچه یا گلیم می‌گذاریم و با فاصله دو سانتی‌متر از لبه، برش می‌دهیم؛



۲. کل سطح دفتر را با چسب آهن یا چسب چوب می‌پوشانیم و ده ثانیه صبر می‌کنیم؛



۳. بعد از خشک شدن و چسبیدن به هم، دورهای اضافی گلیم را می‌بریم؛



۴. سپس با نوارهای تزیینی، روبان و حتی با وسایل دورریختنی، به وسیله چسب تفنگی یا هویه دور تادور کار را بادقت می‌چسبانیم؛



مواظب خودت باش!

برای حفظ سلامت روحی و جسمی خود چه کنیم؟

■ ابتدا طبسی

خودمراقبتی چیست؟

هر فعالیت یا رفتاری که باعث شود سلامت جسمانی، عاطفی، روان‌شناختی و معنوی‌مان را حفظ کنیم.

کاش بزرگ‌ترها کمی، فقط کمی باور می‌کردند که ما بزرگ شده‌ایم و می‌توانیم از خودمان مراقبت کنیم. یعنی با وجود همهٔ خطراتی که بیرون از خانه وجود دارد، می‌توانیم مواظب خودمان باشیم! ما هم می‌دانیم که در جامعه افرادی هستند که بودن و رفتارشان ممکن است برای ما خطرناک باشد! ما هم می‌دانیم مواد مخدر و هزار جور خطر دیگر در کمین ما نوجوانان است! می‌دانیم گاهی سربه‌هوا می‌شویم و گاهی فکر می‌کنیم این مخاطرات برای دیگران است نه ما! می‌دانیم مادرها و پدرها یمان نگران‌اند و ما هم خیلی وقت‌ها به آن‌ها حق می‌دهیم. ولی کاش مادرها و پدرها هم می‌دانستند ما هم می‌خواهیم اصول مراقبت از خودمان را یاد بگیریم تا کمتر نگران‌شان کنیم.

بیابای تعارف با هم حرف بزنیم. باید خیلی مراقب خودمان باشیم. باید یاد بگیریم جلوی بعضی پیشنهادهای بایستیم. باید یاد بگیریم پیش از هر تصمیمی، جوانب احتیاط را بسنجیم. بیای صادق باشیم. خیلی از ما نمی‌دانیم اصول مراقبت از خود و جرئت‌داشتن چیست.

اگر چه کار کنم یعنی مراقب خودم هستم؟

- برنامهٔ منظمی برای ورزش داشته باشم؛
- خوب بخوابم و اصول بهداشت خواب را رعایت کنم؛
- به وضعیت جسمی‌ام توجه کنم و مواد غذایی مفید و باکیفیت بخورم؛ (نوش جانم!)
- چکاپ مرتب را جدی بگیرم و در مواقع بیماری به پزشک مراجعه کنم؛ (وای خدا!)
- خوددرمانی را برای همیشه کنار بگذارم؛
- بهداشت دوران بلوغ را حتماً حتماً بشناسم، درباره‌اش بخوانم، یاد بگیرم و رعایت کنم؛ (یعنی دیگر من هم جوان شدم!)
- از رفتارهای پرخطر، نظیر رانندگی با سرعت خطرناک، مصرف مواد مخدر و الکل دوری کنم. (در این باره خیلی جدی‌ام)

یادت باشه می‌تونن تو همین

دنیای پر از تبعیض و فطر، مملک قدم برداری و راهت رو ادامه ببری. هرنت داشته باش، از حرف وهریث‌ها ترس، فرا رو چه زیری شاید تو هم به روز قو شدی.

امضا: پوچه‌اردک زشت

خودمراقبتی در فضای معنوی

- معنویت را وارد زندگی‌ام کنم؛
- زمانی از روز را به مراقبه بگذرانم؛
- زمان‌هایی از روز را به مناسک مذهبی اختصاص دهم؛
- فعالیت‌های خیرخواهانه و انسان‌دوستانه انجام دهم و لذت‌ش را بچشم؛
- کتاب بخوانم؛
- دربارهٔ ارزش‌هایم فکر کنم؛
- شکرگزار باشم؛
- در کنار افرادی باشم که باورهای مشابه و هم‌سو با من دارند.





راستی که بیرانوند می‌فواست اصول
فودمراقبتی رو کامل رعایت کنه و وقتی
پنر نقری با پاهای آماره شوت کردن ریفتن
سرش، بافالی بره، ملت تا صبح تو فیابونا
بوق بوق نمی‌کردن و این بوری هم
قهرمان ملی نمی‌شد.

خودمراقبتی در فضای عاطفی

- نیازهای خودم را بشناسم و بهترین راه بر آوردن آن‌ها را پیدا کنم؛
- ارزش‌هایم را بشناسم به آن‌ها پایبند باشم؛ (البته آماده بازاندیشی هم هستم‌ها!)
- یاد بگیرم با خودم مهربان باشم؛ (ای جانم!)
- یاد بگیرم خود را ببخشم؛
- در گروه دوستان معتمد باشم؛
- اضطرابم را کم کنم؛
- عزت‌نفسم را تقویت کنم؛
- مهارت قاطعیت و جرئت‌مندی را بیاموزم؛
- از مشاور کمک بگیرم.

مهارت قاطعیت و جرئت‌مندی

یکی از مهارت‌های مهم در خودمراقبتی، مهارت قاطعیت و جرئت‌مندی است. گاهی ما به‌خوبی می‌دانیم گرفتن یک تصمیم یا همراهی با بعضی افراد برایمان خطر زیادی دارد، اما نمی‌توانیم به‌راحتی از موقعیت پیش آمده بگذریم و «نه» بگوییم. این اتفاق می‌تواند گران‌تر از آنچه تصور می‌کنیم تمام شود. برای همین پیشنهاد ما این است که یاد بگیریم «نه» بگوییم و جلوی خواسته غیرعادی خود و دیگری بایستیم. یادمان باشد، قرار نیست همیشه به‌قربان گوی خواسته‌های خود یا دیگران باشیم که اگر چنین شود، بی‌شک به خود و دیگران آسیب خواهیم رساند. می‌دانم گاهی مقابله با وسوسه‌ها خیلی سخت است. گاهی نگرانی که اگر سیگار تعارفی دوستان را رد کنیم، دیگر در گروه دوستانش راهمان ندهد، شاید نگران شویم که مبادا مسخره یا تحقیرمان کند. گاهی ممکن است فکر کنیم «یک بار امتحان کردن» به جایی بر نمی‌خورد که!

اما واقعیت چیز دیگری است. کافی است یک بار بدون گواهینامه پشت فرمان بنشینیم یا با سرعت غیرمجاز رانندگی کنیم تا جان خود و دیگران را به خطر بیندازیم یا... آن وقت است که دیگر افسوس فایده‌ای ندارد! پیشنهاد می‌کنم جرئت‌مندی را تمرین کنید و تمرین کنید و تمرین کنید! اگر نمی‌دانید چطوری، دوباره مطلب شماره ۱ یک رشد جوان را بخوانید و باز هم تمرین کنید!

شومافر

با سرعت صوت می‌روته،
می‌شه قهرمان؛ اما آه من تو اتوبان،
از شدت بزنم بالا، همه گک و فامیل و
دوست و آشنا زنگ می‌زنن که مراقب
فودرت باش. فرایی انصافه؟ این همه
تفاوت تو بر فودر با آردما؟



روزهای دم عید

■ عطیه‌سادات صالحیان

نشسته بود گوشه حیاط که آقاماشالا آمد و به سرعت وارد ساختمان شد. با دیدنش به یاد حرف‌های دیروز افتاد؛ حرف‌هایی که برایش گران تمام شده بود. او صاحب کارش بود. هر کاری که می‌گفت، نه نمی‌آورد. مثل همین دیروز که به او گفته بود: «یه امروز رو مدرسه نرو. بیا حجره. دم عیده، کار زیاده.» او هم مدرسه نرفت و رفت حجره فروش‌فروشی... اما دیروز که به مدرسه نرفت، نتایج آزمون المپیاد فیزیک آمده بود و مشخص شد که طاهر در المپیاد مقام آورده است. سعید و میلاد بعد از تعطیل شدن، از مدرسه به مغازه رفتند تا خبر قبولی او را بدهند.

- سلام آقاماشالا. طاهر هست؟

- سلام... طاهر نیست. رفته انبار؛ ولی الاناس که پیداش بشه... کارش داشتن؟!

- بله. اومدم خبر قبولی‌ش در المپیاد رو بدیم.

آقاماشالا دستی به سبیل پشت لبش کشید و گفت:

- چه غلط... این پسره اگه عرضه داره، کار کنه... نمی‌خواد دیگه درس بخونه. از وقتی آقاش مرده، من زیر بال‌پورش رو گرفتم... بیچاره مادرش دم عیدی برای یه‌لقمه‌نون، می‌ره خونه مردم رو تمیز می‌کنه... حالا آقا برای من توی المپیاد رتبه آورده!

چند دقیقه‌ای می‌شد که طاهر پشت در حجره ایستاده بود. دلش می‌خواست برود داخل مغازه، با دست‌هایش جلوی راه نفس کشیدن آقاماشالا را بگیرد. اما به حساب کوچک‌وبزرگی هیچ‌چیز نگفت و رفت خانه... نگاهش به رد قدم‌های آقاماشالا بود که میلاد نفس‌زنان کنارش آمد:

- فهمیدی چی شده؟! توی راهرو صدای عصیانی آقای مدیر رو شنیدم، می‌گفت این پسر شما اصلاً لایق این مدرسه نیست؛ از بی‌انضباطی گرفته تا درس‌نخوندش. توی این مدرسه دانش‌آموزایی هستند با اینکه پدر ندارند و خودشونم کار می‌کنن، در المپیاد مقام آوردن. اون‌وقت پسری که توی نازونعمت بوده، این‌طور باید باشه...

میلاد ادامه داد:

- سرم رو بردم داخل اتاق که آقاماشالا رو دیدم. خیلی ناراحت بود. کنارشم پسرش بیژن، سرش رو از خجالت انداخته بود پایین.

امام‌صادق علیه‌السلام فرمود: «هرکسی مؤمنی را به دلیل تنگ‌دستی خوار کند، خداوند او را در برابر همه خلائق رسوا خواهد کرد.» (ثواب الاعمال، ص ۵۷۰)

کنج امن در عصر اضطراب

■ مریم فردی

ما گرفتار شده‌ایم. گیر افتاده‌ایم در زندگی سیمانی و آهنی. حبس شده‌ایم در انبوه اطلاعاتی که شبانه‌روز بر سرمان می‌بارند. هر روز صبح گوشی را از زیر بالش بیرون می‌کشیم و با چشم‌هایی که هنوز باز نشده‌اند، صفحه‌های مجازی را بالا و پایین می‌کنیم. انگار مجبوریم همه خبرهای دنیا را بدانیم. انگار مجبوریم همه استرس‌های سرگردان در فضا را به جان بخریم. انگار، ما مخاطب بدترین خبرهای جهانیم. این اضطراب‌های پراکنده، در موقعیت‌های حساس گریبان ما را می‌گیرند. مثل وقتی که سر جلسه امتحان، دست‌پاچه می‌شویم و همه‌چیز را فراموش می‌کنیم. چه کار باید بکنیم؟ در این موقعیت چطور به خودمان مسلط شویم؟



لبخند خدا

■ **مریم حدادی**

عَشَقَه به هر چه سر راهش باشد می‌پیچد، فرقی نمی‌کند درخت باشد یا ساختمان چوبی یا صخره‌ای بزرگ و محکم. ساقه‌های ظریفش را می‌فرستد و برگ‌های کوچک سبز قلبی شکلش را می‌پیچاند دور هر چه سر راهش باشد و همین‌طور بالا می‌رود.

کافی است درخت تنومندی بلند سر راه عشقه قرار بگیرد؛ عشقه شروع می‌کند به پیچیدن و می‌بیند که درخت چطور شوق آسمان دارد... راه مارپیچش را می‌گیرد و می‌رود و به شاخه‌های تنومند می‌رسد. بعد هم کوچک‌ترین شاخه‌ها را پیدا می‌کند و فقط می‌پیچد به دورشان. آن‌قدر که دیگر درخت خفه می‌شود و بزرگ‌ترین آرزویش می‌شود روزنه‌ای نور و نه دیگر آسمان و بعد هم درخت می‌ماند و آرزوهایی که دفن شدند زیر برگ‌های ریز و قلبی شکل.

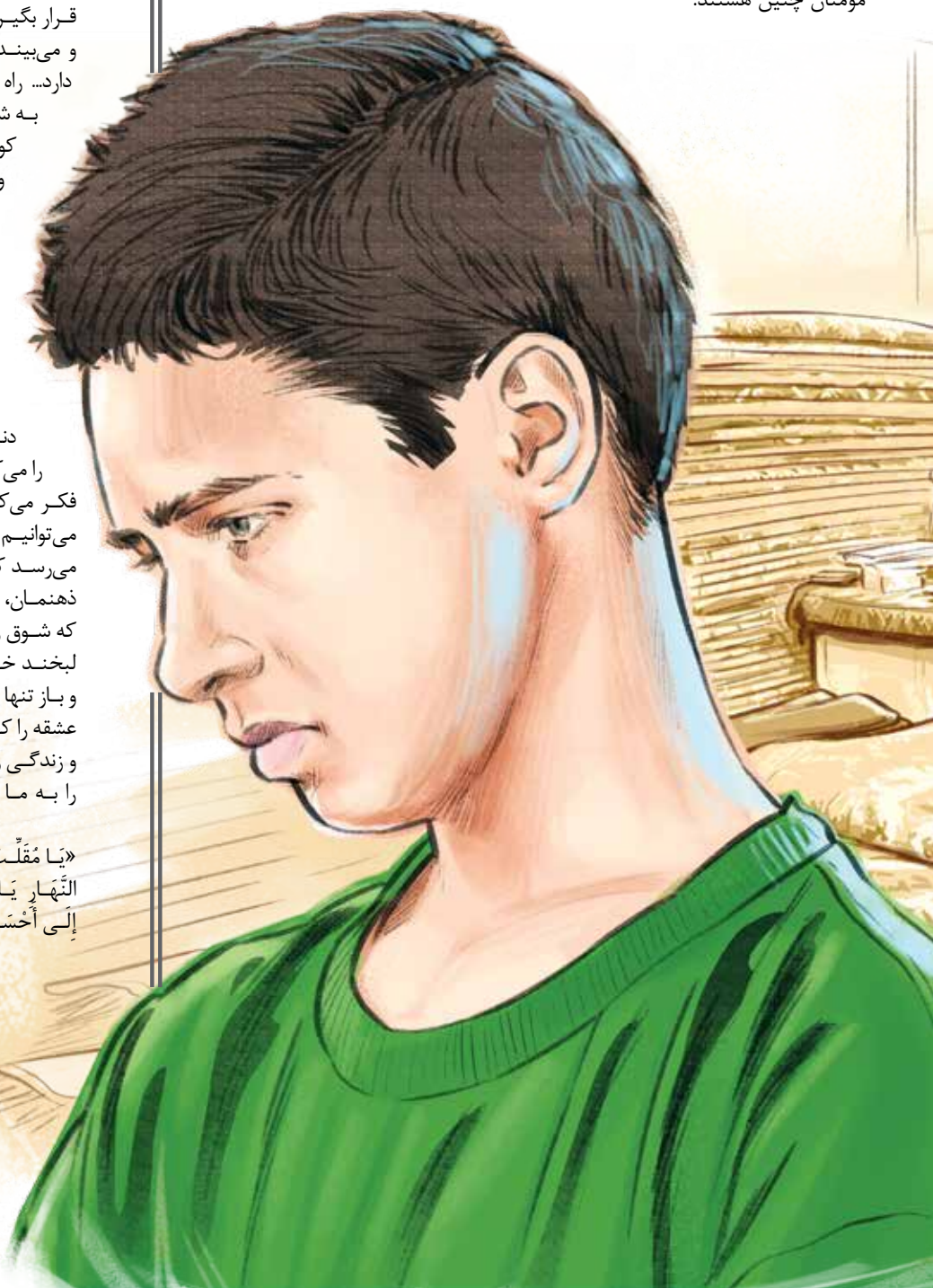
دنیا و فراموشی هم با ما همان کاری را می‌کند که عَشَقَه با درخت بلند. اولش فکر می‌کنیم که این ساقه‌های کوچک را می‌توانیم کم‌کم کنار بزنیم، ولی زمانی می‌رسد که می‌بینیم تا کوچک‌ترین منفذ ذهنمان، هم‌رنگ فراموشی شده است. مایی که شوق رسیدن داشتیم و هدفمان دیدن آبی لبخند خدا بود.

و باز تنها خود خداست که می‌تواند با لبخندش، عشقه را کنار بزند و دوباره آسمان و ابر و خورشید و زندگی را در جانمان بریزد و طعم لبخندش را به ما بچشاند که بتوانیم زمزمه کنیم:

«يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ يَا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَا مُخَوِّلَ الْخَوْلِ وَ الْأَخْوَالِ حَوْلَ خَالِنَا إِلَى أَحْسَنِ الْخَالِ»

در دنیایی که هر روز پر از خبرهای طوفانی است، چطور آرام باشیم؟ چطور در این شلوغی و سروصدای دنیاهای واقعی و مجازی، آرامش گمشده را پیدا کنیم؟ راستش در همین دنیا، می‌توان آدم‌هایی را دید که طور دیگری زندگی می‌کنند. در همین دنیایی که همه در حال دویدن هستند، آن‌ها محکم و مطمئن قدم برمی‌دارند. با شنیدن خبرهای بد لبخند می‌زنند، بعد با حوصله فکر می‌کنند و در وضعیت بحرانی، تصمیم‌های درست و منطقی می‌گیرند. این آدم‌ها فرمول بهتری برای زندگی کردن پیدا کرده‌اند. همان فرمولی که قرن‌هاست در قرآن آمده است؛ در همان آیه‌ای که می‌گوید: «تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.»

خوش به حال آن‌هایی که این آدم‌ها را می‌شناسند. خوش به حال آن‌هایی که می‌توانند شبیه این آدم‌ها باشند. خوش به حال آن‌هایی که این فرمول طلایی را کشف کرده‌اند و می‌دانند خدا همیشه در کنارشان است. خوش به حال مؤمنان که مؤمنان چنین هستند.





خواهر زمین، برادر درخت

آشنایی با محیط بانها و زندگی هیجان انگیزشان

■ بهاره جلالوند

«احمد بحری» آدم جالبی است؛ یکی از کسانی که از هر چه دور و برش باشد، از هر امکانش استفاده می‌کند تا جان زمین را نجات دهد. صفحه او در اینستاگرام که دنبال کننده‌های زیادی هم دارد، نه از عکس غذا پر است نه از تفریحات جورواجور، اما خیلی شیرین و دوست‌داشتنی است. درباره صفحه‌اش می‌گوید: «از تأثیرات مثبت صفحه‌ام، می‌توانم به این موضوع اشاره کنم که تعدادی از شکارچیان اسلحه خود را کنار گذاشتند، فروختند و به جای آن به عکاسی روی آوردند. چون من همیشه در صفحه‌ام از عکاسی و لذت آن می‌گویم.» او از کارهای روزمره‌اش می‌نویسد، کارهایی که شاید به نظر کوچک بیاید، اما واقعاً مهم است؛ آزاد کردن روباهی که در تله افتاده یا گزارش درختی که آفت زده و ممکن است درخت‌های دیگر را هم مبتلا کند، آموزش به بچه‌های مدرسه تا یاد بگیرند چطور می‌توانند با زمین دوست باشند، ایده‌دادن برای کمک به حیوانات، خبررسانی درباره اتفاقات مهم زیست‌محیطی و هر کاری، واقعاً هر کاری که حال زمین مادر و بچه‌هایش را بهتر کند.



برق چشم‌های معصومان

می‌گوید: «شب‌های تاریک، تماشای آهوه‌های آزاد، وقتی بچه‌هایشان را می‌لیسند، وقتی

آتش کوچک برای کباب، بریدن درخت‌های چندین ساله چه بلایی بر محیط‌زیست کشورمان و خودمان می‌آورد، شاید حال همه ما امروز بهتر بود. می‌گوید: «حدود دو سال است که طرحی به نام یک ساعت با محیط‌بان در مدارس اجرا می‌شود و من برای رفتن به مدارس، اعلام آمادگی کردم. بچه‌ها در مقاطع مختلف تحصیلی، عکس حیوانات را می‌بینند، سؤال‌های زیادی می‌پرسند و چیزهای زیادی یاد می‌گیرند و من فکر می‌کنم این بچه‌ها دیگر دشمن زمین نخواهند شد.»

بیا کنار من بایست

شاید اگر مردم از بچگی آموزش دیده بودند و می‌دانستند رهاکردن زباله‌هایشان در طبیعت، شکار جانوران یا درست کردن



محیطبان شدنم اتفاقی نیست

از زمان کودکی، تابستان‌ها به روستای پدری‌ام می‌رفتیم که در آن قنات و حیوانات مختلف وجود داشت. من با طبیعت بزرگ شده‌ام و علاقه زیادی به آن دارم. مادرم به گربه‌های خیابان غذا می‌داد و بعضی گربه‌ها، در زیرزمین خانه ما زندگی می‌کردند. مادرم، با آنکه به موی گربه‌ها حساسیت داشت، آن‌ها را بیرون نمی‌کرد. من مهربانی‌های او را می‌دیدم و یاد می‌گرفتم. می‌دیدم که آن‌ها کوچک‌ترین محبتی را با محبت چندبرابر شده به آدم



برمی‌گردانند و علاقه‌ام به آن‌ها روز به روز بیشتر می‌شد. زمان انتخاب رشته، تصمیم گرفتم حتماً در رشته‌ای درس بخوانم که به طبیعت مرتبط باشد. برای همین، کاردانی منابع طبیعی را انتخاب کردم. بعد از تحصیل، آگهی استخدام محیط‌زیست را دیدم و به‌عنوان محیطبان استخدام شدم. درسم را در رشته محیط‌زیست هم ادامه دادم و الان حدود دوازده سال است که محیطبان هستم.

ما سربازان زمین هستیم

وقتی برای کار از خانه بیرون می‌آییم، غذا و نان برمی‌داریم؛ چون گاهی تا ده روز باید در طبیعت باشیم و گشت بزنیم، آن هم در جاهایی که معمولاً تلفن همراه آنتن ندارد و خبری از اینترنت هم نیست. خیلی وقت‌ها در کنار خانواده‌هایمان نیستیم. سال تحویل هم حتی پیش آمده که در طبیعت بودیم. بعضی گشت‌ها در شب هستند و تا چشم کار می‌کند، تاریکی است و تاریکی. شکارچی‌ها، به‌ویژه شکارچی‌های آهو، بیشتر شب‌ها سروکله‌شان پیدا می‌شود. همراهان اسلحه و دوربین داریم؛ ولی خب، شکارچی‌ها هم اسلحه دارند و از ترس اینکه گیر بیفتند، به سمت محیطبان‌ها شلیک می‌کنند. تا الان حدود ۱۲۰ محیطبان، شهید و خیلی‌ها هم جانباز و مجروح شده‌اند. می‌دانی؟ اصلاً شغل راحتی نیست، ولی اگر عاشقش باشی، آن وقت است که شیرینی‌اش را به تو می‌چشاند.



همه فن حریف‌ها:

پلیس، پزشک، کارآگاه

محیطبانی از آدم، یک همه‌فن‌حریف تمام‌عیار می‌سازد. خب وقتی قرار است

و درد می‌کشید، وقتی نجات پیدا کرد و به هوش آمد، برق چشم‌هایش زیباترین و دوستانه‌ترین چیزی بود که در عمرم دیده بودم. خاطره تلخ دیدن یک شکارچی بیست‌ساله است که فقط برای تفریح تفنگ برداشته بود و یک تیهوی ماده راه، درست وقتی جوجه‌هایش از تخم بیرون آمده بودند، کشته بود. به او گفتم وقتی یک پرندۀ ماده را شکار می‌کنی آن هم در این فصل، به جوجه‌هایش هم فکر می‌کنی که در طبیعت، بدون مادر از گرسنگی و تشنگی زجر کش می‌شوند؟»

می‌بینیم حیوان‌های تشنه از مخزن‌های آبی که ما کار گذاشته‌ایم آب می‌خورند، تماشای طلوع خورشید در دشت‌های باز، بوی باران روی علف‌ها، گوش‌دادن به صدای مرغ حق در نیمه‌شب‌های مهتابی... همه فوق‌العاده‌اند؛ اما هیچ چیز به اندازه نجات حیوانات و کمک به آن‌ها من را خوشحال نمی‌کند. یکی از خاطرات خوب من، شاید بهترین خاطره‌ام، نجات یک کفتار زیباست که در یک گودال گیر افتاده بود. برای اینکه بتوانیم کمکش کنیم، مجبور شدیم دو بار بیهوشش کنیم. خیلی ترسیده بود



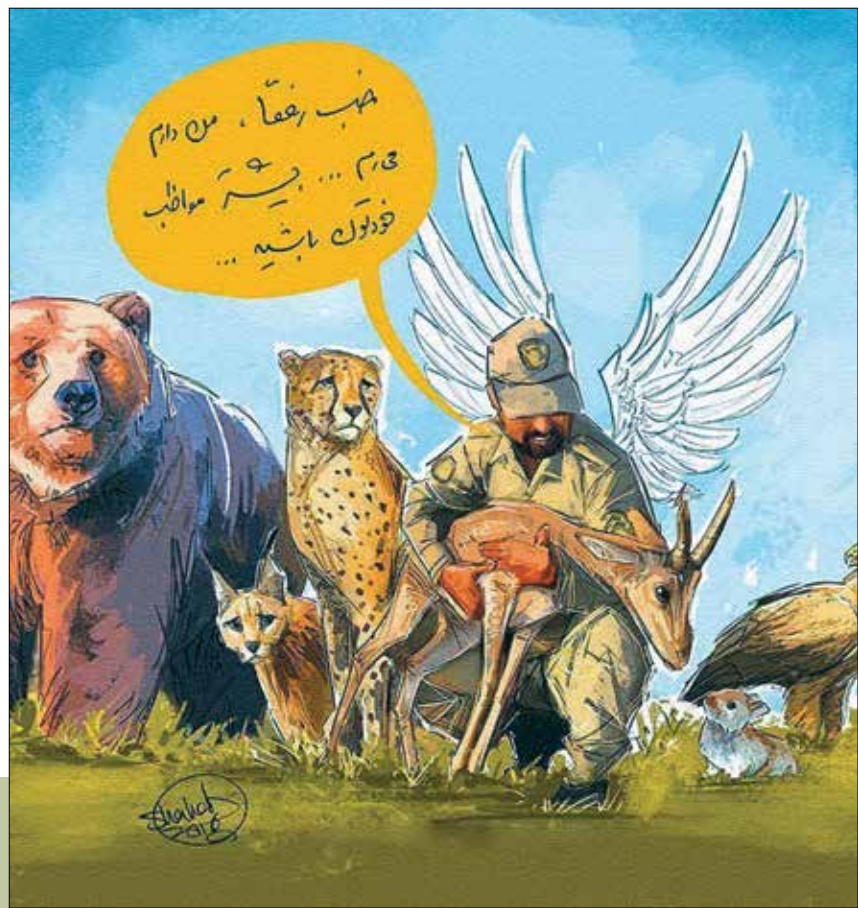
جای ماجراجوهای عاشق

محیط‌بانی از آن شغل‌هایی نیست که آدم پشت میز و صندلی بنشیند و کارش را انجام بدهد. باید ماجراجو باشی و البته عاشق. از سرما و گرما، از شکارچی‌ها و قاچاقچی‌ها نترسی. کلاً می‌توانم بگویم محیط‌بانی کار آدم‌های ماجراجو، شجاع، صبور و بیشتر از همه این‌ها عاشق است!

نذر طبیعت

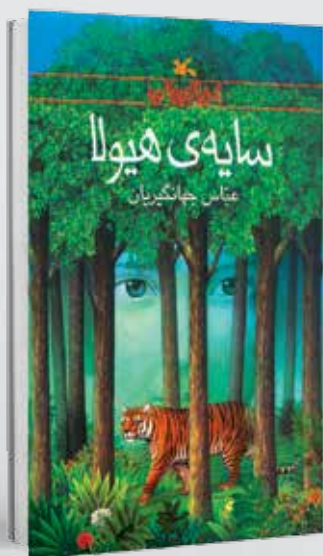
یکی از ایده‌های خوب احمد بحری که با کمک صفحه اینستاگرامش به پویشی ملی تبدیل شده «نذر طبیعت» است. محیط‌بان‌ها با کمک همین نذرها، مخزن‌های بزرگ آب می‌خرند و در جاهایی که حیوانات نیاز دارند، کار می‌گذارند. یا در فصل سرما یا خشکی، برای حیوانات گرسنه گذارسانی می‌کنند. افراد زیادی از این کار استقبال کرده‌اند و هزینه خیرات برای درگذشتگان، نذرها یا حتی هزینه‌های غیر ضروری، مثل تولدهای پرخرج و... را به این کار اختصاص می‌دهند؛ مثلاً خانواده‌ای در گیلان نذر کردند برای تولد خرس کوچکی که مادرش را شکارچی‌ها کشته بودند، شیر خشک بخرند.

جانوران، آلودگی محیط‌زیست، بیماری‌های حیات وحش، بازرسی افراد یا جاها و ماشین‌های مشکوک، دستگیری و بازداشت و بازجویی، بررسی اسناد و مدارک، مصاحبه و بازجویی، اسلحه‌شناسی، اصول گشت‌زنی و به‌کارگیری تجهیزات حفاظتی، تیراندازی، زندگی در موقعیت‌های سخت، عملیات صحرایی، کار با دوربین کشی و دوربین‌های تله‌ای و... شاید برای همین چیزهاست که محیط‌بانی این‌همه جذاب است!



مهرماه امسال در منطقه سولگرد پارک ملی گلستان، شکارچیان غیرمجاز با محیط‌بانان درگیر شدند. در این حادثه تلخ یکی از محیط‌بانان عزیز کشورمان تاج‌محمد باشقره، به شهادت رسید. این تصویر اثر شهاب جعفرنژاد است.

پیشنهاد



اگر دوست دارید وارد داستان‌های جالب زندگی محیط‌بانان‌ها بشوید، وسط جنگل‌های بکر استان گلستان نفس بکشید، تعقیب و گریز ماجراهای پلیسی، عشق و رنج را تجربه کنید، این رمان را از دست ندهید:

- رمان سایه هیولا
- نویسنده: عباس جهانگیریان
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- گروه سنی: متوسطه دوم



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

« به این گزارش از یک تا پنج چه امتیازی می‌دهید؟ لطفاً نظراتان را درباره این گزارش برایمان بنویسید. کمکمان کنید تا چیزی باشیم که شما می‌خواهید.»

خواهرِ درخت

لیلا مهرجو، اولین زن محیط‌بان ایران است. او سال‌ها در «طارم سفلی» در استان قزوین کار کرده است. پدر لیلا که خود از محیط‌بان‌های قدیمی است، عشق به زمین را در جان بچه‌هایش کاشته است. لیلا می‌گوید: «تلخ‌ترین خاطره‌ام دیدن بدن بی‌جان و بی‌گناه حیوانات شکار شده است. اما شیرین‌ترین خاطره‌ام، روز رهاکردن عقاب طلایی بود که زخمی پیدایش کرده بودیم و بعد از مداوا، بال‌هایش را باز کرد و جلوی چشم‌های ما دوباره پرواز کرد. خیلی زیبا بود.»



نذرهای وقف‌های جالب برای جانوران

در فرهنگ ما، رسم قشنگ وقف و نذر برای کمک به حیوانات سابقه دارد؛ مثلاً:

حدود سیصد سال قبل، یکی از موقوفات شهر اصفهان که در یکی از وقف‌نامه‌های این شهر ثبت شده، زمینی کشاورزی بوده که برای غذای پرندگان وقف شده است و بنا بر نیت واقف، بایستی هر سال در آن زمین گندم و جو کاشته می‌شد. پس از برداشت محصول و پرداخت دستمزد کشاورزان، مابقی گندم و جو برای زمستان انبار می‌شد و در فصل زمستان این گندم‌ها در بیابان‌های اطراف اصفهان که محل زندگی و رفت‌وآمد پرندگان بود، پاشیده می‌شد تا گرسنه نمانند.

در منطقه «بشروییه» در استان خراسان جنوبی هم زمینی وقفی وجود دارد که نام آن را «بند گربه‌ای» گذاشته‌اند. زمینی که صاحب اولیه‌اش، آن را برای جلوگیری از آزار گربه‌ها وقف کرده است. این وقف شکل جالبی دارد: اگر گربه‌ای از خانه‌ای گوشت می‌ربود، صاحب‌خانه حق نداشت گربه را بزند یا اذیت کند. حتی حق نداشت افراد خانواده را سرزنش کند که در نگهداری گوشت دقت نکرده‌اند. به‌جای آن می‌توانست برای کسی که زمین گربه‌ای در دست او بود، ماجرا را تعریف کند و پول گوشتی را که گربه خورده بود بگیرد.

یا در روستای «عزآباد» یزد، وقف‌نامه جالبی

وجود دارد که منافع نیم قفیز از اراضی،

معادل حدود ۷۵ متر، باید صرف طعمه

سگ کور شود. (کتابچه موقوفات

یزد، به‌کوشش ایرج افشار و

عبدالوهاب طرار، چاپ موقوفات

دکتر افشار)

حالا احمد بحری تلاش می‌کند تا با

کمک مردم، سنت نذر برای طبیعت را

فراگیر کند.





آیه و آینه

گفت: آیه ای از خدا نشانم بده
آینه ای به دستش داد.

محمد حسن حسینی



حاضر غایب

فرشته گفت: حاضر است!

شیطان گفت: غایب است.

شیطان گفت: حاضر است.

فرشته گفت: غایب است.

آدمی بود که دائماً در تاریکی

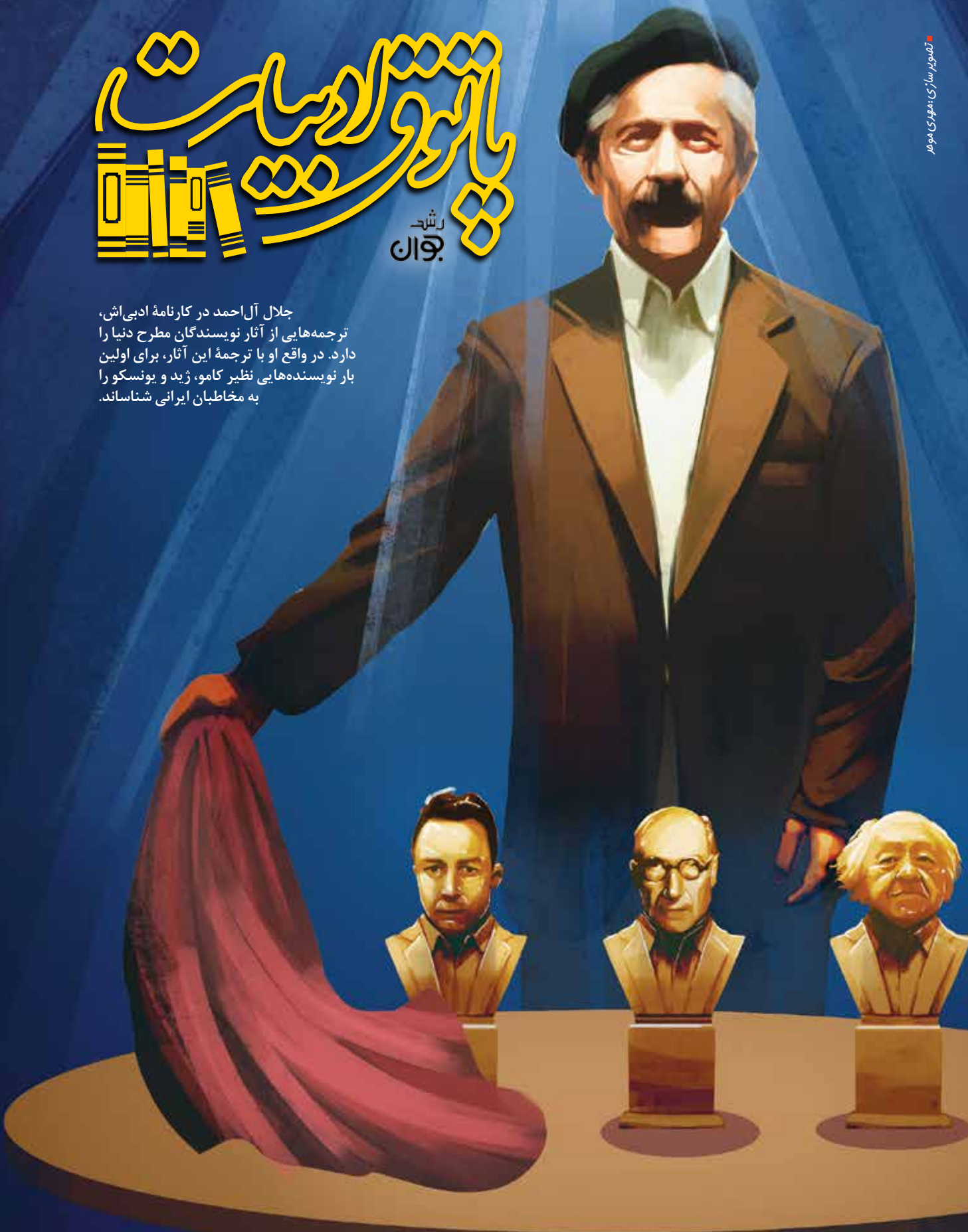
وروشنایی، هست و نیست می شد.

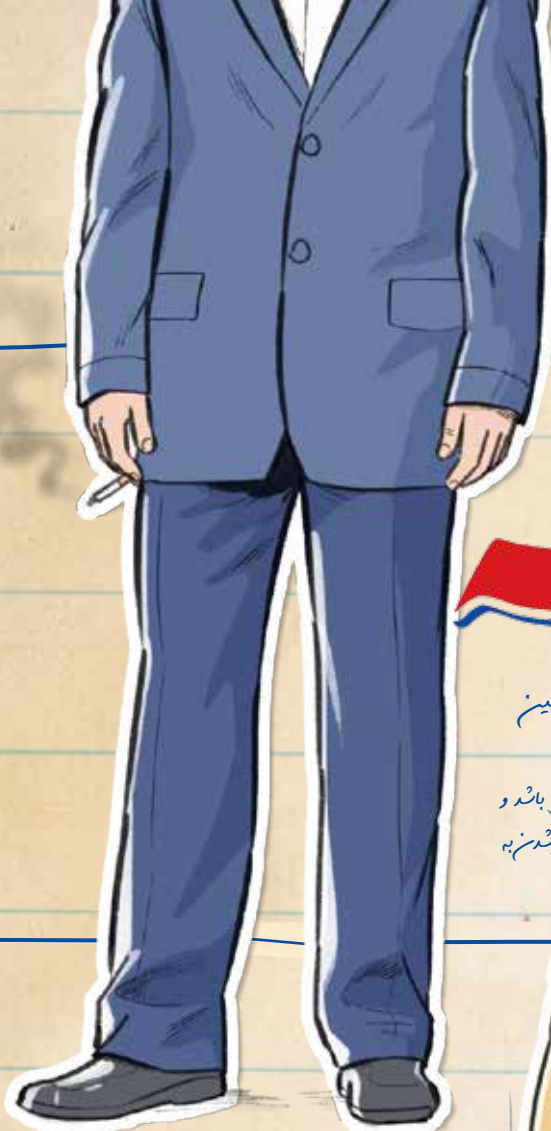
محمد ناصری

پادشاه ادبیات

رشید
جوآن

جلال آل احمد در کارنامه ادبی اش، ترجمه‌هایی از آثار نویسندگان مطرح دنیا را دارد. در واقع او با ترجمه این آثار، برای اولین بار نویسنده‌هایی نظیر کامو، ژید و یونسکو را به مخاطبان ایرانی شناساند.





مدیر مدرسه

■ نرگس فرهادی

دانش‌پرور چگونه می‌شود؟

رأوس داندس معلم اسآ که از معلم خسته شده و به همین دلیل تلاش کرده تا مدیر مدرسه باشد و از این رهگذر بتواند خودش را از همه مسائل مربوط به دانش‌آموزها کنار بکشد. اما کسر بعد از مدیر شدن به خودش مرآید و مر بیند دارد تلاش میکنند تا وضع تمام ۲۵۵ شاگرد مدرسه اش را بهبود ببخشند.

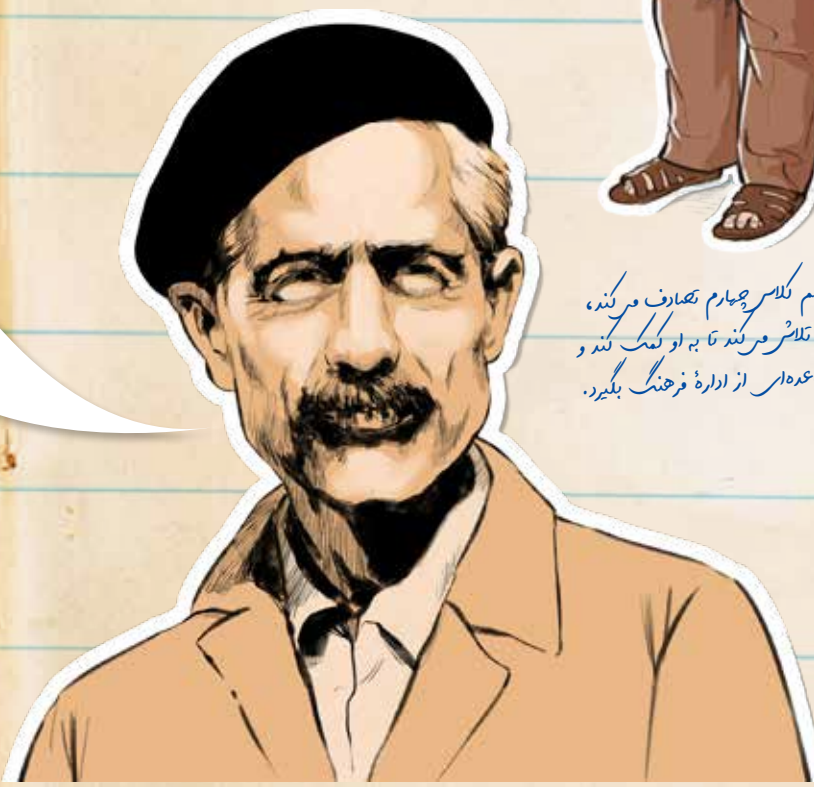
■ تصویرسازی به‌صورت ضایع‌نویسی



آقا مدیر نگاه به قول خودش «دانش‌پرور می‌گیرد قد باشد»؛ اما حال دروز آدم هاس دیگر همیشه برایش مهم است. او از اوضاع موجود عصبان است، اما ظاهر میکنند که بر اعتناست.

وقتر معلم کلاس چهارم تعارف میکنند، مدیر مدرسه تلاش میکنند تا به او کمک کند و برایش مساعده‌اس از اداره فرهنگ بگیرد.

صاحب ملک مدرسه، ظاهر به فرهنگ دوستر میکنند، اما در حقیقت به فکر منافع خودش است.



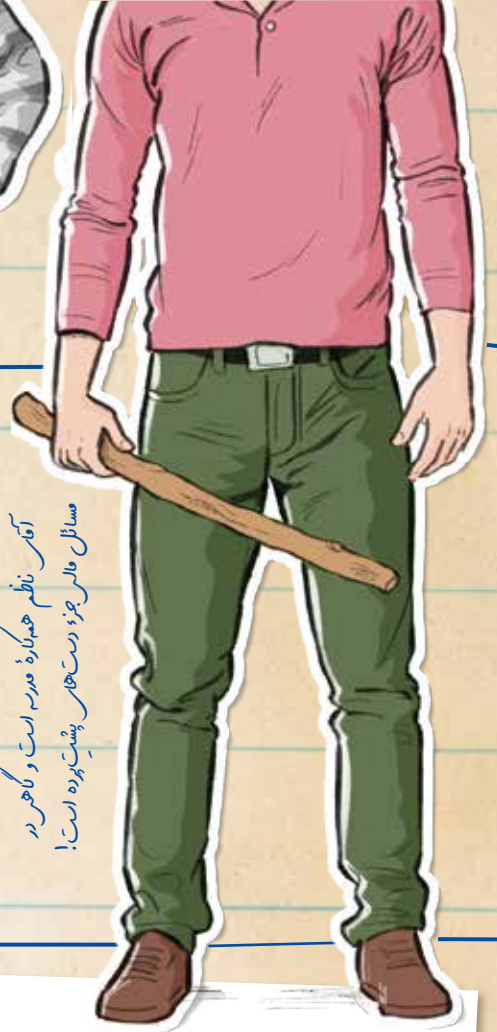
«مسئولترین کارها آن است که لکس به اطلاع و نفع دست بزند، اما در کشور است که تا سر داغش بیشتر نیست. تازه مدرسه من این کشور فعالیت من تا سر داغم هم نبود. مدیر مدرسه»



فراش مدرسه با ارتباطهاش خوب که با احوال روستا برقرار می‌کند، خودش به تنهایی از مدیر مدرسه قدرتمندتر است. آسرتقدر وضع حالش خوب است که به معلم‌ها پول قرض می‌دهد.



معلم لکس دوم که لکسش بوسه‌خورده‌تر مردی، قبل از آمدن مدیر جدید به زندان می‌رفت، اما مدیر مدرسه به ملاقاتش می‌رود.



مسائل هالو جز دست‌هاش بیشتر بوده است! آقا نظر همکاره مدرسه است و لکس در

به روایت اعداد

۲۸

بعد از کودکی ۲۸ مرداد و سقوط دولت دکتر مصدق، جلال که همیشه فرزند سیاسی بود، به افسردگی دچار شد و وارد نوعی دوره سکوت شد.

۱۳۲۹

جلال آکل احمد در سال ۱۳۲۹ با سیمین دانشور، نویسنده برجسته ایران، ازدواج کرد.

۴۵

جلال در شهریور ۱۳۴۸ در ۴۵ سالگی در اسلام گیلان درگذشت.



معلم لکس پنجم، جوان‌ترین دانش‌آموز است؛ او با عکس‌هاش ناخوش که به یکس از کارهایش می‌رود، مدیر مدرسه را به دراز می‌راند.

درباره نویسنده

جلال آکل احمد در سال ۱۳۰۲ در خانواده‌ای روحانی چشم به جهان گشود. اما طبع سرکش و جست‌وجوگرش باعث شد در مسیر متفاوت با خواست خانواده حرکت کند. در طول سال‌ها در چندین زندگانی، در راه‌ها در مکتب‌ها قدم گذاشت و از هرگز تمام تجربه‌هایش، آنگاه ادب ارزشمند از خودش به جا گذاشت که در قالب‌ها مختلف به نگارش درآمده‌اند: از جمله رمان‌ها است: نقره‌سین، سرگذشت کندوها، نون و القلم. از جمله مقاله‌ها او: غریب‌دل، روشنگر از خدمت و حیانت. و سفرنامه‌ها او: خمسه در میقات، ناک‌نشینی‌ها، بلوک زهرا. سبک نوشتارش جلال، مسیح‌تازه‌ای را در فضای ادب ایران باز کرد. نثر پر تکلف و عجبانش او، با جملات کوتاه‌اش، بر نویسنده‌ها بعد از او تأثیر بسیاری گذاشته است. در خمسه سیمین دانشور، نویسنده رمان‌نویس، بوده است.

جلال از زبان خودش

و همیشه جوهری‌ها بود که آن جوانک مذهبی از خانواده گرفته و از بدلیشور نافر از جنگ و آن‌ست‌بازها سرالم به در برده، قوتیجی تضاد اهلیر بنیادها ستر اجتماع ایران‌ها شد. با آنچه به اسم تحول و ترقی و در واقع بهمورت دنیاهاور میسر و اقتصاد از فرنگ و آمریکا دارد مملکت را به سمت مستعمره بودن می‌برد و بدلیشور من به صرف‌کننده تنبیر کمپان‌ها و چه بر لاده هم... و همیشه‌ها بود که شد مصرک غریب‌دل (۱۳۴۱)... مدیر مدرسه را پیش از این‌ها چاپ کرده بودم (۱۳۲۷)؛ حاصل اندیشه‌هاش خصوصاً برداشت‌ها سریع عاقلان از حوزه بسیار کوچک، اما بسیار مؤثر فرهنگ و مدرسه.



به گفته خود جلال، شخصیت مدیر مدرسه به شخصیت اول رمان سفر به انتهای شب اثر لوریس فردیناسلیس شباهت دارد و اهلا در نگارش مدیر مدرسه، جلال خود را تحت تأثیر این رمان از سلیس می‌داند.



نیک بگذرسته

جورج سفریس، شاعر یونانی در ۲۹ فوریه ۱۹۰۰ در ازمیر به دنیا آمد. او از همان آغاز تحصیل، زبان یونانی و فرانسه را هم‌زمان یاد گرفت. او دل‌بسته شعر و ادبیات بود، ولی به‌خواست پدرش که وکیل بود، در دانشگاه رشته حقوق خواند و در همین رشته دکتری گرفت. اما آن‌قدر در ادبیات ممارست کرد که در سال ۱۹۶۳ جایزه نوبل را دریافت کرد. سفریس در ۷۱ سالگی در آتن بدرود حیات گفت.

بهار بعد از میلاد
بار دیگر هم‌گام با بهار
جامه‌ای با رنگ‌های شاد پوشید
با گام‌های چابک
بار دیگر در تابستان
لبخند زد

یاسمن
یاسمن این گل همیشه سپید
خواه در گرگ و میش تنگ غروب
خواه در پرتو سپیده‌دمان



شعر ماه

دکتر قربان ولیئی، متولد ۱۳۴۹ در شهرستان صحنه کرمانشاه است. وی تا ۲۰ سالگی در شهرستان صحنه به سر برد و سپس به تهران آمد. او دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران و دکتری از دانشگاه تربیت مدرس است. اولین اثر چاپ‌شده او شعر شکوه آفرینش، به‌سبک نیمایی است که در مجله‌ای دانشجویی چاپ شد؛ در سال ۱۳۷۹ اولین کتاب وی در مجموعه «گزیده ادبیات معاصر» منتشر شد. قربان ولیئی، شاعری صاحب‌نظر و صاحب‌سبک در شعر و نقد آن است. شعر او با تکیه بر مبانی عرفانی و معرفت، حال‌وهوای خاص خود را دارد.

از دیگر آثار قربان ولیئی می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

گفتم به لحظه نام تو را، جاودانه شد (سروده‌هایی در مراثی و مدایح اهل بیت علیهم‌السلام...)، ترنم داودی سکوت (برنده جایزه کتاب سال)، باید سرود نام تو را با پرنده‌ها (برنده جایزه کتاب فصل)، با دو چشم دُچار یکتایی، ضربان ذات، جوان‌شدن جاودانگی، گزیده ادبیات معاصر (مجموعه‌غزل، نیستان)، ای بی‌نشان محض (گزیده اشعار نیایشی)، گزیده‌غزلیات مولوی، گزیده‌غزلیات سعدی، گزیده دیوان پروین اعتصامی (کتاب همراه)، گزیده خسرو و شیرین، گزیده شعر نو با عنوان صدای سبز شکفتن.

غزلی از او بخوانیم:

ای سلسله در سلسله در سلسله مویت
وی آینه در آینه در آینه رویت
چشمان تو چشمان تو چشمان تو هو هو
حق حق چه بگویم چه من از این همه اویت؟
زبایی سکرآور ربانی آفاق
بی‌شبهه شرابی تو و افلاک سبویت
هر سبز که از خاک برآید کلمات
در چاه فرو ریخته اسرار مگویت
ای زمزمه هر شب تنهایی جبریل
وی زمزم آواز خداوند گلویت
دریایی و هر چشمه به ژرفای تو جاری
فردایی و هر لحظه شتابنده به سویت

بید درونج

تشنه خورشید را غافل نسازد رنگ و بو
شب‌نم بی‌تاب را در دامن گل خواب نیست
صائب تبریزی

تا مژه بستیم قیامت رسید
مرگ چه خواب سبکی بوده است
طالب آملی

غمش را جای در دل داده‌ام اما پشیمانم
از آن ترسم که وقت مردنم با جان برون آید
نظام دستغیب

سر و کار دلم با اشک و آه است
چه گویم؛ یا در آیم یا در آتش
اسیر شهرستانی

مرغ گرفتار را حوصله باغ نیست
برگ گلی در قفس، بهر تماشای بس است
قدسی مشهدی



مخالف خوانی



مخالف‌خوانی دومین مجموعه غزل شاعر جوان، جواد زهتاب است. مجموعه‌ای شامل ۳۷ غزل با مضامین اجتماعی و عاشقانه. زهتاب آن‌گونه که از شعرهایش پیداست، به موسیقی سنتی و دستگاه‌های ایرانی دل‌بستگی خاصی دارد. این علاقه به‌اندازه‌ای است که او نام کتاب اولش را گوشه‌ای در اصفهان گذاشت. برای فهم این مطلب در شعر زیر به ترکیب‌های تار یحیی، چنگ شهناز و شور توجه کنید. مخالف‌خوانی را نشر چشمه چاپ کرده است.

تا نسیم از گذر پیرهنتم می‌آید
عطر تو زودتر از آمدنت می‌آید

تار یحیی مگر افتاد به چنگ شهناز؟
این چه شوری‌ست که از درز دنت می‌آید؟

منتی باشد اگر، بر سر باغ است و بهار
اینکه پیراهنی از گل به تنت می‌آید

شیوه تازه‌ای از ناز بنا کردی و باز
بوی اشعار کهن از سخنت می‌آید

می‌رود صبر و قرارم پی استقبالش
که دل از زلف شکن در شکنت می‌آید

قصه شیرین‌تر از این‌هاست که بی‌شک این بار
خسروی کردن، از کوهکنت می‌آید



شانه‌های باران

به باز آمدنت چنان دل خوشم
 که طفلی به صبح عید،
 پرستویی به ظهر بهار
 و من به دیدن تو
 چنان در آیینه‌ات مشغولم
 که جهان از کنارم می‌گذرد
 بی آنکه سر برگردانم
 به قمریان عاشق حسد می‌ورزم
 که دانه برمی‌چینند
 و به ستاره و باران
 که بر نیم‌رخ مهتابی‌ات بوسه می‌زنند
 و به گلی که با اشاره‌ٔ تو می‌شکفتد
 مگر از راه در رسی
 مگر از شکوفه سر بر زنی
 مگر از آفتاب در آیی
 و گرنه روز
 تابوتی است بر شانه‌های ابر
 که ما را به افق‌های ناپیدا می‌سپارد
 و عشق آهوی محتضری است
 که سر بر شانه‌های باران می‌گذارد
 چندان که باز آیی
 ستاره‌ها همه عاشق می‌شوند
 و جوانی در باران از راه می‌رسد

(علی باباچاهی)

درخت کاری

زیباتر از درخت در اسفندماه چیست؟
 بیداری شکفته پس از شوکرانِ مرگ.
 زیباتر از درخت در اسفندماه چیست؟
 زیرِ درفشِ صاعقه و تیشهٔ تگرگ.
 زیباتر از درخت در اسفندماه چیست؟
 عریانی و رهایی و تصویرِ بار و برگ.

(محمد رضا شفیعی کدکنی)

کشتی پهلو گرفته

دریای نوری و به تلاطم نشستهای
صحرای طوری و به ترنم نشستهای
با مژده «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» رسیده‌ای
در خانه «لِيُذِهِبَ عَنْكُمُ» نشستهای
با چادر گلی سر سجاده، سال‌هاست
با آسمانیان به تکلم نشستهای
با گردش نگاه تو می‌گردد آسمان
اما به آرد کردن گندم نشستهای
بی عشق، بی علی چه بر این قوم رفته است
پهلو گرفته در غم مردم نشستهای
با نور چشم‌های تو می‌خندد آفتاب
شاید حسین را به تبسم نشستهای

(مهدی جهاندار)



زیتون و زمان

بهار از پشت چشمان تو ظاهر می‌شود روزی
زمین با ماه تابانت مجاور می‌شود روزی
صدایت می‌رسد از پشت پرچین‌ها و دالان‌ها
سکوت راه، در گامت مسافر می‌شود روزی
به جز رنگین کمان در شهر، دیواری نمی‌ماند
خدا در کوچه‌های شهر، عابر می‌شود روزی
بیابان‌ها به گرد کوه‌ها چون تاک می‌پیچند
زمین، سرمست از این رقص مناظر می‌شود روزی
تمام برکه‌ها را خوی دریا می‌دهی ای ماه
درخت از شوق تو مرغ مهاجر می‌شود روزی

چه باک از طعنه ناباوران؟ ما خوب می‌دانیم
که شب می‌میرد و خورشید ظاهر می‌شود روزی

سمند نور، زلف تیرگی‌ها را برآشوبد
به فرمانی که از چشم تو صادر می‌شود روزی

تو باقی‌مانده حقی، به زیتون و زمان سوگند
تمام عصرها با تو معاصر می‌شود روزی

در و دیوار، دیوان غزل‌های تو خواهد شد
و حتی سنگ با نام تو شاعر می‌شود روزی

(حامد حسین خانی)

شهر

شهر از جایی آغاز می‌شود
که سبزه‌ها تمام می‌شوند
این فکر بی‌جهت به سراغم آمد
و گرنه من لب حوض نشستهم
و تنها به یک پر سنجاک نگاه می‌کنم
که افتاده روی آب

(رضا عابدین‌زاده)



حساب‌های من و بابام

رفیع افتخار

صدای کوبیدن در به دیوار و صدای موتور را می‌شنوم. روشن می‌آوردش تو و گاز می‌دهد: «طلعت! طلعت کجایی؟» بعد صدای درق و دروق کشیده شدن پنجره را می‌شنوم: «سلام، چه خبرته؟ هنوز کلی از کارام مونده.» صدای بابا را می‌شنوم: «سلام به روی ماهت طلعت خانوم!» از لای در می‌توانم ببینمش. دوباره صدای بابا را می‌شنوم: «جمالی کو؟» «دستشویی» و محکم پنجره بسته می‌شود. بابا در تیررس نگاهم است. نشست پای موتورش و دستمال به آن می‌کشد. بی سروصدا می‌روم پشت سرش. زیربانی با خودش آواز می‌خواند. محکم پایم را می‌کوبم به زمین و می‌گویم: «سلام!»

می‌چرخد و می‌توپد بهم: «سلام و...! چرا ساکت می‌ای بچه؟» انگشتم را روی لبم می‌گذارم. چشم‌هایش را ریز می‌کند و دور و اطرافش را می‌پایند: «طوری شده؟» تنبانم را می‌کشانم بالاتر و لبخندی می‌کارم روی لبم: «می‌خوام به موضوع مهمی رو بهتون بگم که نباید کسی بفهمه.»

ابروهایش به طرف بالا به حرکت درمی‌آیند: «خب؟!» مکث می‌کنم. سرش را می‌آورد جلو: «بگووو!» با انگشت‌هایم بازی می‌کنم: «یه کم واستون خرج برمی‌داره.» زل می‌زند تو صورتم: «باز می‌خوای من رو تیغ بزنی؟» ملچ و ملوچی می‌کنم: «میل یا خودتونه. اما دونستنش واسه شما خیلی مفیده.»

یک صدی پاره‌پوره از جیبش درمی‌آورد و به طرفم دراز می‌کند. گوشه‌ اسکناس را می‌گیرم و مثل چیز نجسی توی هوا تکان می‌دهم. یک پایم را می‌گذارم جلو و دست‌به‌کمر می‌ایستم. «چرا ادای آفتابه درمی‌آری؟» و سرش را بیخ گوشم می‌گذارد: «فعلا پشت باشه. بعدا با هم حسابمون رو صاف می‌کنیم.» با شک نگاهش می‌کنم: «کلک‌ملک توی کار نباشه!» «شده تا حالا بهت دروغ بگم؟»

با نگاهم می‌گویم زیاد مطمئن نباشد و اشاره می‌کنم سرش را بیاورد جلو. دست‌هایم را دور گوشش کاسه می‌کنم و پچیچه‌وار می‌گویم: «چشم‌تون روشن! واسه خاله‌تورانم خواستگار اومده. طرف از اون خرپول هاست.» آب دهانش را قورت می‌دهد: «مطمئنی؟»

«با همین جفت گوش‌هام، وقتی عزیز داشت به مامان می‌گفت، شنیدم. سبیل‌م رو چرب کرده چیزی به شوما نگفتم.» و اسکناس را می‌چپانم تو جیبم: «اما دیدم نامردیه بی‌خبر بمونین.» پلک نمی‌زند.

«قراره عزیز امشب قضیه رو به همه بگه.» و نچنج می‌کنم. کم‌کم رنگ صورت بابا گلی، سپس قرمز می‌شود. دستمالش را پرت می‌کند و نعره می‌کشد: «طلعت، طلعت! مامان طلعتم، برس‌به‌دست، می‌دود بیرون و وحشت‌زده می‌پرسد: «چی، چرا هوار می‌کشی؟» کم مانده بابا منفجر بشود: «این بچه چی داره می‌گه؟» مامان نگاه تندی بهم می‌اندازد که فوری نگاهم را می‌دزدم.

«مگه چی می‌گه؟» می‌بینم هوا پس است. خودم را می‌کشانم طرف دیوار و آماده فرار می‌شوم. بابا می‌غرد: «این قضیه خواستگاری چیه؟» مامان انگشت اشاره‌اش را می‌گذارد لای دندان‌هایش و برابم خطونشان می‌کشد: «ای جز جیگر بگیری که توی این خونه کسی نمی‌تونه جلوت دو کلوم حرف بزنه.» و برمی‌گردد طرف بابا: «دردی درمون گرفته از من پول گرفته که تا شب حرفی نزنه.»

مثل اینکه یک سطل آب سرد می‌ریزند روی سر بابا. به حالت قهر راه می‌افتد طرف اتاق. مامان راهش را می‌بندد: «حالا مگه چی شده؟ بالاخره که باید یه روز شوهر کنه.» بابا خشک می‌گوید: «مبارکتون باشه. ما چی از شوما دیدیم که بخواد گیر یکی دیگه بیاد.»

مامان خودش را می‌زند به آن راه: «هنوز که نه به باره نه به داره. یه حرفی بوده، معلوم نیست چی از تهش در بیاد. عزیز می‌خواست غافل‌گیرت کنه و خودش همه‌چیز رو بگه که این دلیل مرده خرابش کرد.» و مشکوک نگاهم می‌کند: «بینم از تو هم پولی گرفته؟» بابا عوض جواب، با مشت به پیشانی‌اش می‌کوبد. مامان طلعتم عصبانیت و دل‌سوزی را قاتی هم می‌کند: «اسمال‌آقا حرف دلت رو بزن. اگه از باجناق بدت میاد که بالاخره یه روز باید باجناق دار بشی، اگه هم بهش حسودیت می‌شه

که اون یه حرف جداست.» بابا زار می‌زند: «چرا خنگ‌بازی درمی‌آری، زن؟» و نگاهی می‌اندازد به من که بی‌صبرانه منتظر نتیجه کار هستم: «جمالی می‌گه وضع یارو توپ تویپه.» مامان سعی می‌کند خودش را بی‌اعتنا نشان بدهد: «خب، باشه... توپ باشه... تو رو سنه نه... آره... چی می‌دونم والا... این جور می‌گن...» بابا روی دو پا می‌نشیند و دست می‌گذارد روی سرش: «می‌دونی من کجا رو می‌بینم؟ اون روزی رو می‌بینم که حسودبای تو گل کنه و زندگی ما نحس بشه.» و همان طور دست‌به‌سر بلند می‌شود.

اخم‌های مامان طلعتم در هم می‌روند: «کنه حالا پشیمونی؟» بابا دست‌وپایش را جمع می‌کند: «این چه حرفیه می‌زنی، طلعت‌جون. خودت می‌دونی من یه کارگرم و از دار دنیا همین یه موتور قراضه رو دارم. خودت می‌بینی صبح تا شب کار می‌کنم یه لقمه نون حلال دربیارم و بذارم تو سفره‌ت.» و یک‌هوا صدایش را بالاتر می‌برد: «فردا که خواهرت رفت سر خونه و زندگی‌ش، زندگی‌ش مثل خار می‌شینه تو چشات و زندگی خودت از چشت می‌افته، منم از چشت می‌افتم، جمال از چشت می‌افته. می‌فهمی چی دارم می‌گم، می‌فهمی دارم از



حالا بریم که دیرمان شد.» و با صدایی شاد و مرتعش داد می‌کشد: «جمالی، بابا، بیا بیرون.» لبخند گل‌وگشادی می‌نشانم روی لبم و دست‌هایم را به هم می‌سایم.

هر پیشنهاد سازنده‌ای، کلی برای طرف خرج برمی‌دارد. پیش خودم حساب‌و‌کتاب می‌کنم... با صاف‌وصوف کردن حساب‌های قبلی بابا... آب از لب‌ولوچه‌ام راه می‌افتد. به پیشنهادهای سازنده دیگری هم فکر می‌کنم...

در اتساق را باز می‌کنم و تمام‌قد می‌ایستم جلویشان. مامان چشم‌هایش را برایم می‌دراند: «کجا؟ مهمانی بی‌مهمانی. عزیز بی‌عزیز. تو، نه. می‌مانی همین جا توی خونه و به درسات می‌رسی.»

ناباورانه اشاره به خودم می‌کنم: «من؟» مامان می‌گوید: «بله، خود جناب‌عالی. بچه‌ای که نمی‌تونه دو کلووم حرف پیش خودش نگه داره و حرف این رو پیش اون می‌بره، باید یاد بگیره و تنبیه بشه. بچه به این دهن‌لقی نوبره! نخود توی دهنش خیس نمی‌خوره، والا!» با نگاهم از بابا کمک می‌خواهم. جوری خودش را زده به آن راه، انگار او نبود که تا چند دقیقه پیش آن‌طور لیلی به لالایم می‌گذاشت.

مامان و بابا آماده رفتن می‌شوند. یاد عزیز و شام خوش‌مزهاش می‌افتم و دلم آتش می‌گیرد. باید کاری می‌کردم. جلویشان را سد می‌کنم، قیافه مظلومی به خودم می‌گیرم و رو به مامان می‌گویم: «غلط کردم. دیگه دهن‌لقی نمی‌کنم...»

مامان سرش را بالا می‌اندازد: «نچ! راه نداره. نمی‌شه، بدو برو سر درس و مشقت، عقبی.» شروع می‌کنم به التماس کردن: «تو رو خدا، به خدا قول می‌دم، قول می‌دم از همین حالا نخود تو دهنم خیس بخوره. دل عزیز رو نشکونین، پیرزن گناه داره، وقتی ببینه تنهایی اومدین و از نوه‌اش که من باشم خبری نیست. حالش گرفته می‌شه و خاله‌توران رو به شوهر پول‌دار می‌ده...»

و آن قدر می‌گویم و می‌گویم که بالاخره دل مامان برایم می‌سوزد و نرم می‌شود. می‌گوید: «باشه. بیا. ولی دفعه آخرت باشه که دهن‌لقی می‌کنی. وقتی هم برگشتیم یراست می‌ری سر درس و مشقت و بازگوشی نمی‌کنی. قول؟» می‌گویم: «آره، قول قول.» و از خوش‌حالی به هوا می‌پریم و چنان فریاد شادی می‌کشم که پنجره‌های خانه به تکان می‌افتند.

و خودم را می‌رسانم به در. توی کوچه مثل فشنگ می‌دوم.

وقتی کیم‌به‌دست برمی‌گردم، مامان ایستاده روبه‌روی آینه، بابا پشت به من، تمام‌قد ایستاده تو یخچال. پهنای زبانم را می‌کشم به کیم و می‌گویم: «به جای هم رسیدین؟» و کیم را برمی‌گردانم و آن طرفش را لبس می‌زنم.

توی آینه، چشم‌های مامان طلعتم می‌شوند چهار تا: «بدو، بدو برو صورتت رو بشور. زودی رفت پولش رو داد بستنی خرید. تو از الان نمی‌تونی جلو شکمت رو بگیری، بزرگ‌تر شدی چی کار می‌کنی؟» به کیمم گاز می‌زنم: «به جان شما کاری می‌کنم خواستگاره دست از سر خواهرتون برداره فقط یه خرده... خرج... خودتون که بهتر می‌دونین خرج و مخارج تو شهر تهرون بالاس، پشت فیل رو خم می‌کنه، چه برسه به شما که...»

یکه‌و برمی‌گردد طرفم. فرار می‌کنم تو اتاق و در را پشت‌سرم می‌بندم. همان جا ته کیم را بالا می‌آورم و زبانم را دور لب‌هایم لبس می‌دهم. بعد، لای در را باز می‌کنم و گوش تیز می‌کنم. می‌خواهم مطمئن شوم آب‌ها از آسیاب افتاده. صدای بابا را می‌شنوم: «طلعت، این بچه حرف بدی نزد. رأی‌شون رو می‌زنی.» فکر می‌کنم مامان هنوز جلوی آینه ایستاده باشید، چون نمی‌بینمش: «من که تو این کار اصلاً دخالت نمی‌کنم. یعنی نمی‌توانم که دخالت بکنم. او خواهرمه، تو شوهرمی.»

«بذارش به‌عهده من و خودت رو بکش کنار.»

چی می‌سوزم؟»

مامان نفس بلندی می‌کشد. وقتی بلند نفس بکشد، می‌دانم دعوایی در کار نیست. «والا چی بگم. خواهرمه، دوست دارم خوشبخت بشه. خودش پاش رو کرده تو یه کفش که شوهرش باید پول‌دار باشه. می‌گه مگه طلعت چی از زندگی‌ش...» یکه‌و لبش را گاز می‌گیرد و بقیه حرفش را ادامه نمی‌دهد.

آمپر بابا بالا می‌رود: «نه دیگه، بقیه‌شم بگو. حرفت رو تموم کن. نذار تو دلت بمونه. ای خاک بر سر من!» مامان دست‌پاچه می‌شود و می‌خواهد از دلش در بیارود: «وا! خدا نکنه. این چه حرفیه که تو می‌زنی. حالا زود آماده شو که منتظرن.»

بابا مثل بچه‌ها قهر می‌کند: «تمیام، خودت تنهایی برو.» ابروهای مامان می‌پرند بالا: «توقع نداشتم زود جا بزنی.» بابا شانه بالا می‌اندازد: «تو برو. جمالم ببر. من نمی‌خوام خودم رو ضایع کنم.»

می‌بینم حواسشان به من نیست، لیز می‌خورم





تازه اگر ادامه تحصیل می‌دادند، می‌توانستند دکتر بشوند.

روزهای آخر شهریور که برای ثبت‌نام به مدرسه مراجعه کردم، به آقای جوادی گفتم «اسم مرا در کلاس چهارم ادبی بنویسید.» همان طور که می‌نوشت، گردنش را کج کرد و از گوشه چشم چپش، نگاهی به من انداخت تا مطمئن شود که خودم هستم. وقتی اطمینان حاصل کرد که من همان کسی هستم که سال قبل، درس تاریخ و جغرافی را با خود او در کلاس چهارم طبیعی گذرانیده و نمره‌های خوبی هم گرفته‌ام، ناگهان با صدایی بم‌تر از همیشه گفت: «پسر مگر دیوانه شده‌ای؟» گفتم: «خیر. واقع عرض می‌کنم من می‌خواهم به رشته ادبی بروم. من نمی‌توانم در رشته طبیعی درس بخوانم.»

چه ماجراها آن یک هفته از سر گذرانیدم، چه ملامت‌ها که نکشیدم و چه سرزنش‌ها که بر این کار غیرعقلانه نشنیدم. هیچ‌کس حتی معلم ادبیاتم که عشق مرا به شعر و ادب، نیک آرموده بود، با این کار موافق نبود: «چه کسی با دست خود یک سال تمام از عمر عزیزش را هدر می‌دهد؟ تازه که چی؟ بعد هم از رشته پراسم‌ورسم و نان‌وآب‌دار طبیعی برگردد بیاید به رشته ادبی که وامانده‌های رشته‌های دیگر می‌روند، لا والله محال است که ما بگذاریم دست به چنین کار جاهلانه‌ای بزنیم.» اما من تصمیم خودم را گرفته بودم و کی من از تصمیمی که گرفته بودم بازگشته بودم که این بار دوم باشد؟

باری من کار خودم را کرده بودم، هیچ‌کس هم با این کار موافق نبود. من روز اول سر کلاس چهارم ادبی نشسته بودم و اسمم تا یک ماه بعد در دفتر پنجم طبیعی بود. آن قدر مقاومت کردم که همه عاقل‌ها را در برابر تصمیم خود، تسلیم کردم. بعد از آن، ماجرای عقب‌گرد من تا سال‌ها بعد شده بود داستانی که بر سر هر بازاری بود. البته وقتی درخشش درس و کار مرا در این رشته می‌دیدند، نمی‌توانستند از تحسین و حتی تأیید ضمنی اقدام جسورانه‌ام خودداری کنند.



تصویر سازی: مهرداد ضاایی

گزینه سرنوشت‌ساز

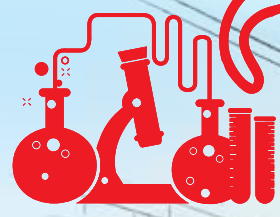
■ نفیسه مرشدزاده

در هر لحظه از زندگی، خودآگاه یا ناخودآگاه چیزی را انتخاب می‌کنیم و به زندگی‌مان سروسکل می‌دهیم. چه کتابی بخوانیم؟ چه فیلمی ببینیم؟ با کی رفاقت کنیم؟ کدام رشته را برای ادامه تحصیل انتخاب کنیم؟ گاهی انتخاب‌های کوچک، مسیرهای اصلی سرنوشت را جابه‌جا می‌کنند. در شطرنج زندگی، یک حرکت درست یا یک حرکت اشتباه می‌تواند راه را به کلی عوض کند؛ ما را به پیشرفت و موفقیت ببرد یا آرام‌آرام سوق بدهد به بیراهه. در متن زیر محمدجعفر یاحقی، پژوهشگر و نویسنده ایرانی درباره انتخابی سخت در زندگی‌اش نوشته است:

وقتی به کلاس سوم دبیرستان رسیده بودم، دیگر می‌دانستم که اگر بخواهم ادبیات بخوانم، باید به رشته ادبی بروم. اما در شهر ما تنها رشته طبیعی چند سال پیش باز شده بود. از مدت‌ها پیش قرار بود، رشته ادبی در شهر ما باز بشود؛ اما هر سال به‌دلیلی به تأخیر می‌افتاد. سرانجام وقتی این رشته آمد که من یک سال از رشته طبیعی خوانده بودم و به کلاس پنجم می‌رفتم. بچه‌های یک سال بعد از من چه خوشبخت‌تر بودند که می‌توانستند انتخاب کنند و اگر می‌خواستند به رشته ادبی بروند. البته رشته ادبی آن سال‌ها بسیار وامانده و توسری خورده بود. همه رشته طبیعی و ریاضی را قبول داشتند. ریاضی که در شهر ما نبود، پس طبیعی رشته مطلوب بود که

تاریخ علم

شیراز جوان



سازمان ثبت اختراعات





تاریخچه اختراعات بشر

از چرخ تا GPS

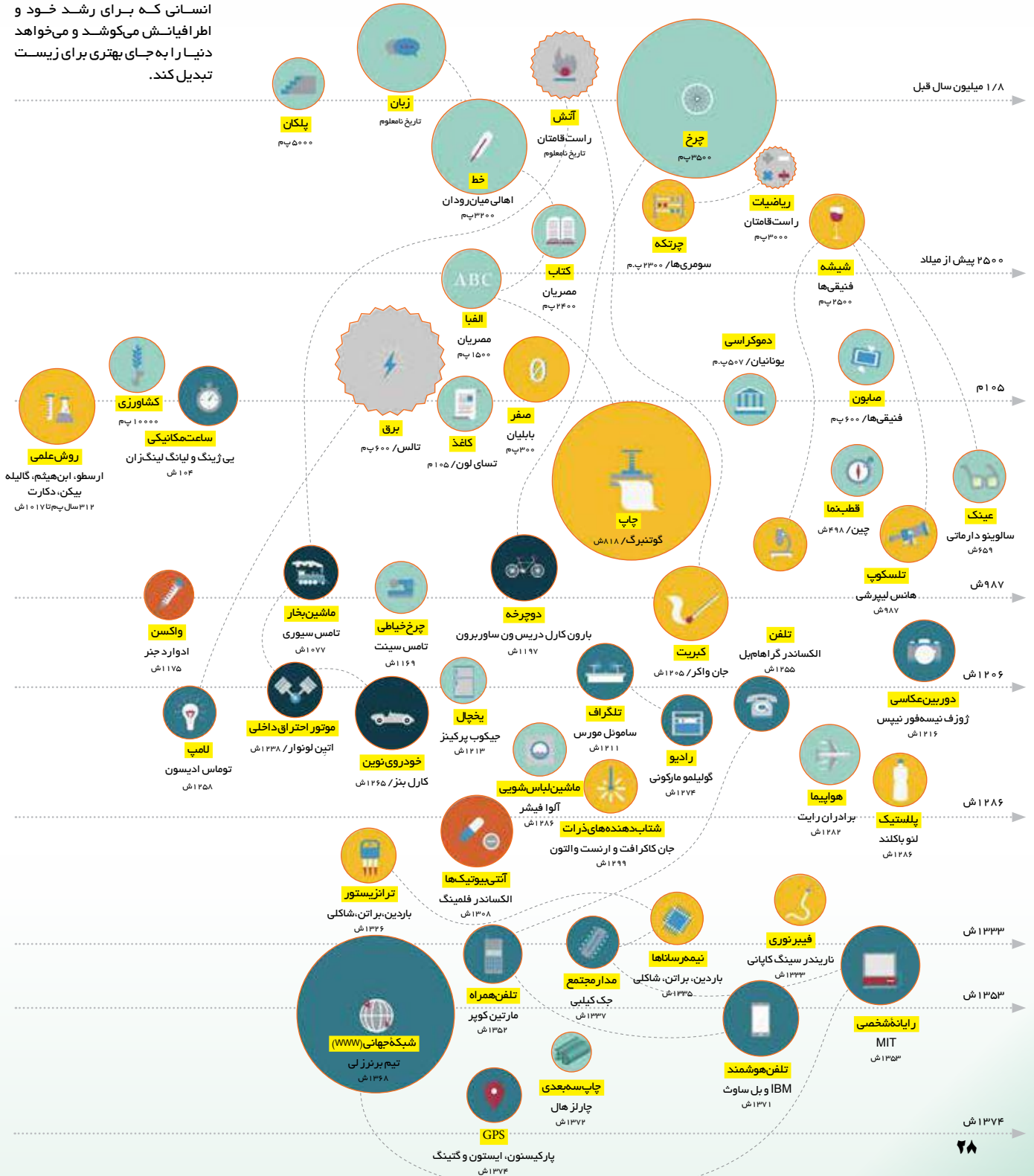
■ زهر ابراهیم پور

هیجان انگیز است اگر به این فکر کنیم که انسان در آغاز تاریخ چگونه دست از یکنواختی برداشت و سعی کرد در خود وزندگی اش تحول ایجاد کند. مثلا

شاید از اصوات محدود و حرکات دست و بدن خسته شد و «زبان» را اختراع کرد! یا از اینکه برای چیدن میوه های دل خواهش به جنگل برود به ستوه آمد و تصمیم گرفت جنگل و میوه ها را به کنار محل سکونتش بیاورد؛

پس «کشاورزی» به وجود آمد!... یا کشیدن بارهای سنگین را تاب نیاورد و به سرش زد «چرخ» بسازد!

مروری بر تاریخ اختراعات و اکتشافات، ذهن پیچیده و خلاق انسان را برای ما آشکار می کند. انسانی که برای رشد خود و اطر افیانش می کوشد و می خواهد دنیا را به جای بهتری برای زیست تبدیل کند.



دوران طلایی

از سال‌های اول ظهور اسلام تا هزار سال بعد از آن، مسلمانان از اسپانیا تا چین، به پیشرفت‌های چشمگیری در علوم گوناگون دست یافتند. همان دورانی که در تاریخ اروپا به «قرن تاریک» معروف است و اثری از رشد علمی در آن دیده نمی‌شود، دوران طلایی تمدن اسلام است؛ دوره‌ای که مسلمانان در هر گوشه دنیا، با ابداعات و اختراعاتشان خدمت بزرگی به تمدن نوین بشری کردند، حتی اگر نام و چهره بیشتر آن دانشمندان پنهان مانده باشد. بعضی ابداعات مسلمانان را می‌توانید در اینجا ببینید.



جراحی

الزهر اوی (پزشک مشهور) - قرن سوم هجری
دارنده کتاب مرجع ۵۰۰ صفحه‌ای مصور از جراحی
۵۰۰ سال در کشورهای اروپایی استفاده می‌شد.

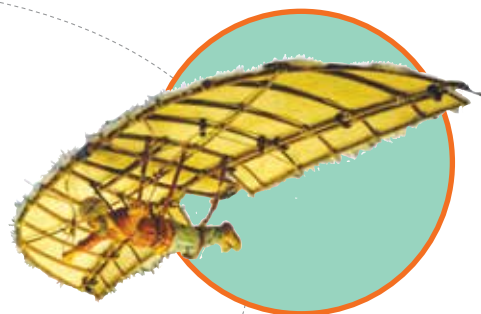
ابداعات مشهور:

استفاده از روده گریه برای بخیه زدن جراحات
اولین جراحی سزارین
ابداع اولین انبرک جراحی

ماشین پرواز

عباس ابن فرناس - قرن سوم هجری

اولین تلاش‌های واقعی برای ساخت ماشین پرنده در جهان
او دستگاه بال‌داری را ابداع کرد و در آزمایش مشهور خود در
کوردوبای اسپانیا، با کمک این ماشین برای چند لحظه پرواز کرد و
سپس به زمین سقوط کرد که بر اثر این سقوط، کمرش شکست.
الهام‌بخش هنرمند و طراح مشهور ایتالیایی لئوناردو داوینچی



دانشگاه

فاطمیما الفهری (شاهزاده‌ای جوان)
قرن سوم هجری
بنیان‌گذاری اولین دانشگاه در مراکش
که به دانش‌آموختگان مدرک می‌داد.
خواهر وی مسجدی را هم در جوار این
دانشگاه بنا کرد که در کنار هم مجتمع
«الکار اوین» را شکل داد که این مجتمع با
گذشت ۱۲۰۰ سال،
هنوز پابرجاست.



جبر

خوارزمی (ریاضی‌دان پارسی)
قرن سوم هجری
کلمه جبر از نام رساله مشهور
وی، به نام کتاب «جبر و مقابله»،
برگرفته شده است.
ابده استفاده از «توان» برای اولین بار.



مطالعات نور

ابن هیثم - قرن چهارم هجری
اولین دانشمند فیزیک نور
در جهان ثابت کرد چشم انسان،
اجسام را به دلیل بازتاب نور
روی سطح آن‌ها مشاهده می‌کند.
اولین کاشف پدیده اتاق تاریک عکاسی

موسیقی

موسیقی‌دانان مسلمان تأثیری بر موسیقی اروپا
گذاشته‌اند که نمی‌شود آن را انکار کرد.
سازهایی مانند عود و رهاب که در واقع از اجداد
ویلن هستند، از خاورمیانه به اروپا راه یافته‌اند.



مسواک

پیامبر مسلمانان حضرت محمد (ص)
در آن زمان، ایشان با استفاده از
شاخه‌ای از درختی به نام مسواک،
دندان‌های خویش را تمیز می‌کردند.
موادی مشابه آنچه در شاخه درخت
مسواک است، امروز در ترکیب
خمیر دندان‌ها استفاده می‌شود.



بیمارستان

مصر (قاهره) - قرن سوم هجری
اولین مرکز پزشکی جهان: بیمارستان «احمد بن تولون»
این بیمارستان به افراد نیازمند به صورت رایگان
کمک‌های بهداشتی و پزشکی ارائه می‌کرده است.



قهوه

یمن - قرن سوم هجری
این نوشیدنی که اکنون به
اصلی‌ترین نوشیدنی در غرب
تبدیل شده، برای اولین بار
در یمن تهیه شد. سپس به
قاهره و در قرن هفتم به ترکیه
راه پیدا کرد؛ اما تا قرن دهم
هجری هنوز در اروپا رواج پیدا
نکرده بود.



میل‌لنگ

الجزری - قرن ششم هجری
این وسیله بعدها در سراسر
جهان و در اختراعاتی مانند
دوچرخه و موتورهای احتراق
داخلی استفاده شد.





آشپزخانه دوست کجاست؟

چه تغییراتی آشپزخانه ما را با طبیعت آشتی می‌دهد؟

علی خالقی

در این شماره می‌خواهیم دربارهٔ چند راه‌حل ساده حرف بزنیم که اگر در آشپزخانه رعایتشان کنیم، کمی از هزینه‌هایمان کاسته می‌شود و خانواده‌ای مسئولیت‌پذیرتر خواهیم داشت. می‌توانیم با همراهی خانواده این کارها را انجام دهیم.

● سرکهٔ پاکی

یکی از راه‌های طبیعی برای پاک کردن سطوح، کشتن باکتری‌ها و جرم‌های ظروف، استفاده از سرکه‌های طبیعی است. اگر دسترسی به سرکهٔ خوب برایمان مشکل است، حداقل از پاک‌کننده‌هایی استفاده کنیم که دوستدار طبیعت‌اند.



● یخچال برو به سایه!

وقتی یخچال‌هایمان را در معرض نور آفتاب می‌گذاریم، آن‌ها مجبورند خیلی به خودشان فشار بیاورند تا مواد غذایی درونشان را سرد کنند (اما چه کنند؟ پای فرار که ندارند؛ مجبورند بسوزند و بسازند). پس بیاوید یخچال‌هایمان را از کنار پنجره‌ها دور کنیم تا در سایه، با آرامش مواد غذایی‌مان را سرد کنند. البته این نکته را بهتر است رستوران‌ها و سوپرمارکت‌ها هم رعایت کنند.

● چقدر می‌شود؟

قابلی ندارد! اما دزدکی نگاه کردن درون یخچال، برای شما می‌شود بین ۱۸ تا ۳۶ یورو (با یوروی چند هزار تومنی که بهتر است خودتان حساب کنید). بله؛ آمار جهانی نشان می‌دهد اگر بدون هیچ قصدی و از سر بی‌حوصلگی یا هر چیز، در یخچال را باز کنیم و ببندیم، بین ۱۸ تا ۳۶ یورو در هر سال به خودمان و خانواده ضرر زده‌ایم؛ ضررهایی که این ماجرا به لایهٔ آزن و محیط‌زیستمان می‌زند که در حساب‌وکتاب نمی‌گنجد! پس بهتر است قبل از باز کردن در یخچال، بدانیم که چه می‌خواهیم!

● چه فاصله‌ای؟

فاصلهٔ درست بین دیوار و یخچالمان از هر طرف، خوب است بین ۷/۶ تا ۸ سانتی‌متر باشد. این فاصله باعث می‌شود هوا دوروبر یخچالمان در جریان باشد، تا دوباره بیچاره مجبور نباشد زور بیش از حد بزند و باعث افزایش هزینه و آلودگی‌های جوی شود.

● اسباب کم‌مصرفی

نشان‌های انرژی که چند سالی است در دنیا و ایران روی وسایل برقی چسبانده می‌شود، خیلی چیز مهمی است و می‌تواند بین ۱۰ تا ۵۰ درصد از میزان انرژی بکاهد. این یعنی ۱۰ تا ۵۰ درصد آلودگی و هزینه‌های مالی، کمتر. پس می‌ارزد که به این نشان‌های انرژی دقت کنیم!





● زمانی برای استراحت ماشین ظرفشویی

وقتی دست نگر می‌داریم تا ماشین ظرفشویی مان کاملاً پر شود، یعنی ظرف‌های چند وعده را با هم در ماشین ظرفشویی می‌گذاریم، انرژی کمتری مصرف می‌کنیم. کار دیگری که می‌توانیم انجام دهیم این است که مرحله آخر، یعنی خشک شدن ظرف‌ها در ماشین ظرفشویی را بی‌خیال شویم و بگذاریم تا ظرف‌هایمان در سبدها یا آب‌چکان خشک شوند.

● دیگ و قابلمه فعال

از ظرف‌های شیشه‌ای، سیلیکون و سرامیکی برای پخت‌وپز استفاده کنیم. این ظرف‌ها بهترین کارایی و کیفیت را برای پخت‌وپز دارند؛ چون زمان پخت را کاهش می‌دهند و به دمای کمتری برای پخته شدن چیزها نیاز دارند.



● آشغال‌ها را دور نریزیم!

زباله‌های تر، مثل پوست تخم‌مرغ، پوست میوه‌ها، ته‌مانده غذاها، کاغذ و... را دور نریزیم. آن‌ها را جدا کنیم و به کمپوست، کود گیاهی، برای باغچه و گلدان‌هایمان تبدیل کنیم. این کار باعث می‌شود خانه ما زباله کمتری تولید کند. فکر کنیم همه محله ما یا همه شهر ما، چنین کاری را کنند؛ آن وقت دیگر نگران آلودگی‌های ناشی از زباله نخواهیم بود. راه‌ها و فرمول‌های ساده ساخت کمپوست در خانه و ساختمان را با جست‌وجوی ساده‌ای در اینترنت می‌توانیم پیدا کنیم.

● کیک و نان!

وقتی داریم با فر گازمان کیک می‌پزیم، می‌توانیم کنارش غذایمان را هم گرم کنیم. یا وقتی داریم املت برای صبحانه می‌پزیم، کنارش نانمان را هم گرم کنیم.

● بگذاریم بسته بماند

وقتی غذایمان داخل فر در حال پختن است، در آن را بیهوده باز نکنیم؛ چون ممکن است در هر بار بازکردن، حتی برای ۱۰ یا ۲۰ ثانیه، تا ۶۵ درجه دمای آن کاهش پیدا کند و دوباره باید انرژی بیشتری مصرف شود تا فضای داخل فر گرم شود. اگر بازکردن در فر واجب نیست، بازش نکنیم و از پشت شیشه ببینیم چه اتفاقی دارد می‌افتد.





رشته محبت

آشنایی با رشته پرستاری

■ زهرا صنعتگران
■ عکاس: غلامرضا بهرامی
اگر دانش آموز رشته تجربی باشید، تا پیش از انتخاب رشته، حتما یک بار به رشته پرستاری فکر خواهید کرد. فرامرز و فاطمه و محمد، سه دانشجوی ترم آخر پرستاری دانشگاه تهران هستند و قرار است در این شماره ما را با چم و خم رشته شان آشنا کنند. حتی اگر «فقط» به پزشکی و دندان و دارو فکر می کنید، بد نیست باز هم این چند صفحه را بخوانید! هیچ کدام از این سه نفر تا پیش از آمدن نتایج کنکور، دلشان نمی خواست یک روز دانشجوی ترم آخر پرستاری باشند. شاید برای شما هم اتفاق بیفتد...

✚ پس از چهار سال تحصیل در رشته پرستاری چه کنیم؟

۱. اگر قصد ادامه تحصیل داشته باشید، در گرایش ویژه و مدیریت، لازم است حتماً پیش از شرکت در کنکور، دو سال طرح بگذرانید.
۲. در سایر گرایش‌ها این امکان گذاشته شده است تا دانشجو «فقط یک بار» پیش از گذراندن طرح، در کنکور شرکت کند و اگر در رشته دل‌خواه پذیرفته شد، در پایان دوره کارشناسی ارشد برای گذراندن طرح اقدام کند.
۳. اگر شما با مقداری ریش‌وسبیل مشغول خواندن این گزارش هستید، لازم است بدانید برای آقاپسرهای رشته پرستاری، دوره سربازی و طرح یکی شده است.
۴. اگر قصد ادامه تحصیل ندارید، به‌جز نشستن در خانه و قاب‌کردن مدرکتان به دیوار، چهار انتخاب دیگر پیش رو دارید:
 - ۱.۴ دریافت مجوز مهد کودک؛
 - ۲.۴ دریافت مجوز خانه سالمندان؛
 - ۳.۴ تأسیس مراکز مراقبت از بیمار در منزل؛
 - ۴.۴ کار در بیمارستان.

۵. اگر کار در بیمارستان را انتخاب کردید، می‌توانید دوره‌های آزاد تخصصی شش‌ماهه (خون‌رسانی، هوموویزیت و...) را نیز بگذرانید و با توجه به تخصصی ترشدن مهارتتان، درآمد و حتی پرستیژ بیشتری داشته باشید.

۶. آخرین مرحله‌ای که متأسفانه خوارترین مرحله در کشور ماست، ادامه این تخصص در فیلد پژوهشی است که علی‌رغم خواست خودمان لازم است بگوییم اگر کفش آهنین به پا نکرده باشید، به نظر نمی‌رسد این بخش، با توجه به وضعیت فعلی، آینده مطلوبی برای رشته پرستاری داشته باشد.

✚ مزنه پرستار بودن!

- به‌زای هر شیفت، ۸ ساعت و ۱۹۲ ساعت موظفی در ماه، وضعیت مالی پرستاران مختلف این‌گونه است:
- پسران سرباز: ماهیانه ۸۰ هزار تومان
 - دانشجویانی که طرح خود را می‌گذرانند: بین ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان تا ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان
 - پرستاران واقعی: بین ۲ تا ۳ میلیون دریافت خواهند کرد که مجموع حق شیفت، اضافه‌کاری، کارانه، هزینه رفت‌وآمد، غذا و... است.
- نکته ۱: علی‌رغم اینکه جذب دانشجوی پرستاری در دانشگاه‌ها دو تا سه برابر افزایش داشته است، بد نیست بدانید در حال حاضر به‌دلیل کمبود بودجه‌های بیمارستانی و... وضعیت جذب همان دانشجویان در بازار کار، چندان هم خوب نیست و بیمارستان‌ها ترجیح می‌دهند در شیفت‌های اضافه و با حقوق کمتر، همان پرستاران سابقشان را نگه دارند!
- نکته ۲: تأسیس خانه سالمندان، مهد، مرکز مراقبت و... نیز مانند هر حرفه دیگری به مهارت‌های مدیریتی، بودجه و پذیرش ریسک ضرر و زیان اولیه نیاز دارد.

✚ احتمالاً نمی‌دانید

- ترم اول و دوم رشته پرستاری به دروس علوم پایه اختصاص دارد. دروس علوم پایه، با دروس رشته پزشکی مشترک‌اند.
- برخلاف رشته‌های پزشکی که در آن‌ها دانشجویان تعداد واحدهای بیشتری را در دروس علوم پایه می‌گذرانند، در رشته پرستاری، جزئیات کمتری از همان سرفصل‌های مشترک را می‌خوانید و از ترم دوم وارد بخش فیزیکیال بیمارستانی می‌شوید.
- در اولین ترم‌های عملی، ابتدا دروس عمومی عملی را می‌گذرانید پس از آن دروس تخصصی آغاز می‌شود که بسته به آن، هر ترم به‌مدت ده روز وارد بخش‌های خاص جراحی، ارتوپدی، گوارش، نفرو... می‌شوید.
- شما در رشته پرستاری، هر ترم همان بیست واحدی را خواهید گذراند که دوستان مهندسی‌تان می‌گذرانند؛ اما با توجه به اینکه درس یک‌واحدی و حتی نیم‌واحدی در برنامه‌تان گنجانده شده است، مجبورید هر روز هفته در دانشگاه باشید و خبری از آن یکی‌دو روز خالی که سایر دوستان دارند نیست.
- در این رشته، شما فقط تا ترم شش درس می‌خوانید و دو ترم آخر را در بیمارستان می‌گذرانید.
- از آنجایی که از ترم سوم وارد بیمارستان می‌شوید، بد نیست بدانید برای تخصیص شیفت‌ها هیچ نظم خاصی وجود ندارد و در واقع هر شیفتی را که سایر پرستاران برنارند (شیفت‌های فاجعه!)، به شما اختصاص خواهند داد.

✚ گرایش‌ها

۱. گرایش ویژه: در این گرایش قرار است پرستار بخش‌های ویژه، همچون آی سی یو، سی سی یو یا اورژانس بشوید. به‌نظر می‌رسد «فعالاً» اوضاع این گرایش به‌لحاظ موقعیت شغلی از باقی گرایش‌ها بهتر باشد.
۲. داخلی جراحی: اگر قصد هیئت‌علمی شدن را دارید، در این گرایش می‌توانید به‌صورت تخصصی‌تر، تجربه تحصیل و کار در بخش‌های ارتوپدی، گوارش، اعصاب، پوست، تنفس، نفرولوژی و... را داشته باشید؛ اما بنا به گفته شاهدان عینی، آواز دهلی این گرایش را فقط باید از «دور» شنید!
۳. روان‌پرستاری: در این گرایش، پرستاران در بیمارستان‌های تخصصی اعصاب و روان مشغول به کار خواهند شد.
۴. بهداشت محیط و جامعه: پروسه پیش از درمان، سیاست‌گذاری‌ها، فعالیت‌های تحقیقاتی و نظارتی از مجموعه «پیش‌فرض‌های» در نظر گرفته‌شده برای تولد گرایش بهداشت محیط و جامعه هستند. فقط در صورتی وارد این رشته بشوید که حوصله و پشتکار تغییر «فضای غیرعملی» دانشگاه را داشته باشید.
۵. مراقبت ویژه کودکان: این رشته در واقع همان گرایش شماره یک است، با این تفاوت که بیمارانتان تعدادی بچه مظلوم و مهربان‌اند.
۶. گرایش کودکان
۷. گرایش مدیریت



ترم آخری‌ها



ورودی‌های ما ۵۲ نفر بودند و سال بعد از ما، دانشگاه ۱۳۰ نفر برای رشته پرستاری جذب کرد. این در حالی بود که بیمارستان‌ها قبلاً چهار پرستار برای هر شیفت می‌گرفتند و الان دو نفر. با اضافه‌کاری ساعتی پنج‌هزار تومان و به‌ازای هر پرستار، چهارده بیمار توی شیفت! خارج از ایران این رقم یک الی دو بیمار برای هر پرستاره.

من اگر درسم تموم بشه یا دوباره کنکور می‌دم برای پزشکی، یا می‌رم سراغ کار آزاد و نمایندگی فرش و ماشین. علت اینکه انصراف نمی‌دم حرف دیگران و ازدست‌دادن همین چیزیه که دارم. می‌ترسم بگن این‌همه درس خوند و آخرشم هیچی. وقتی با یه رتبه مرزی، پزشک نشده باشی و پرستیژ و درآمدت کمتر باشه، لجت درمیداد. پرستاری به‌نظر من رشته کاملی میاد، اما آینده نداره. ما توی پرستاری، دائم خودمون رو با پزشکا مقایسه می‌کنیم. اوایل می‌گفتن می‌شه با دادن آزمون علوم پایه، از پرستاری کارشناسی به پزشکی قبول شد؛ اما کسی نگفته بود چقدر شرایطش سخته و محدودیت سنی و مصاحبه داره و نمره زبان بالا می‌خواد و فقط هم یک بار حق شرکت در آزمون علوم پایه رو داریم. برادر من از خودم کوچک‌تره، خیلی درس نخوند و با ارشد آزاد حسابداری رفت سر زندگی‌ش و درآمد هم داره. من اگر الان دوباره کنکور پزشکی بدم، دیگه کی طرح بگذرونم؟ کی پزشک شم؟ کی به درآمد برسم؟ همه این‌ها خیلی وقت می‌خواد. با این وجود هر روز فکر می‌کنم بهش!

محمد آبیاری قمصری

رتبه ۲۹۰۰

معدل دبیرستان: ۱۹/۷۰

معدل دانشگاه: ۱۵/۵

محمد برای پزشک شدن سه بار در کنکور شرکت کرد و از همان سال اول، رتبه پرستاری را آورده بود؛ اما امیدوار بود سال بعد پزشکی قبول بشود و به همین دلیل چندان با رغبت سراغ این رشته نیامد. او هر روز به انصراف فکر می‌کند و یک جمله شایسته تأمل دارد. اینکه «حتی کسانی که با علاقه وارد رشته پرستاری می‌شوند، ممکن است در برابر فضای دل‌سردکننده دانشگاه و بیمارستان کم بیآورند. پس اگر صرفاً به‌امید اینکه علاقه بعدها در شما ایجاد خواهد شد و عادت می‌کنید، کد رشته پرستاری را وارد لیست انتخاب‌رشته‌تان کرده‌اید، بد نیست یک بار دیگر به عواقب تصمیمتان فکر کنید. تصمیم ساده‌ای نیست.»

فرامرزان احمدی

معدل دبیرستان: ۱۸

رتبه ۱۰۰۰

معدل دانشگاه: ۱۵

فرامرزان از آن دست افرادی است که چون مدرسه‌شان رشته تجربی نداشت، مجبور شد ریاضی بخواند. از راهنمایی هم تصمیمش را گرفته بود، باید پزشک می‌شد. می‌گوید زحمت بی‌اندازه‌ای برای پزشک شدن کشید و رتبه پزشکی دانشگاه ارتش را هم آورد. با این حال، تصور سی سال تعهد خدمت، کمی به نظرش غیر معمول آمده و نهایتاً به پرستاری رضایت داده است. به‌نظر فرامرزان اصرار بر استمرار درس خواندن، باعث دوری از زندگی و کسب درآمد می‌شود. ترجیح فرامرزان این است که پس از پایان ترم آخر، به‌سرعت سراغ گذراندن طرح، سرپزای و استخدام برود تا به زندگی عادی‌اش برسد.

پرستیژ کاری برام مهم بود. پزشکی رو بیشتر به‌خاطر پرستیژش می‌خواستم. با این حال دیدم نسبت به پرستاری بد نبود. الان دیگه اون پرستیژ رو نداریم! ترم سه، بخش سرطان بودم که یه آقای مسنی رو آوردند و خیلی حالش بد بود. اتفاقی تنها شدم با اون آقا. همه رفته بودن. عرق می‌کرد و با همون حال بدش بهم گفت: پسر من نمیرم ها، فقط نمیرم ها!

اونجا من کار خاصی نکردم، یه کمی دکمه‌هاش رو باز کردم و کارایی که شاید کسی تو حالت عادی حوصله‌ش نگیره. اما باز خوردگرفتن از اون بیمار و اینکه با همون کار به‌ظاهر سطحی، واقعاً حالش بهتر شد، حال خودم رو خوب کرد. اکثر فامیل‌های ما که مهندسی خونده بودن، الان شغل آزاد دارن. حداقل کار ما خوب‌کردن حال بقیه است.



+ فاطمه بهارستانی

+ رتبه ۱۹۰۹، سهمیه شاهد

+ معدل دبیرستان: ۱۹/۹۰

+ معدل دانشگاه: ۱۵

فاطمه بهارستانی اصلاً به رشته پزشکی علاقه نداشت. او پس از شرکت در المپیادی درباره سلول‌های بنیادی، تصمیم گرفته بود ژنتیک بخواند و تمام تلاشش را کرد تا رتبه‌اش بهتر از ژنتیک نباشد و مجبور نشود در رودریاستی خانواده، رشته پزشکی را انتخاب کند. با این حال شاید تصورات شما شبیه واقعیتی که با آن روبه‌رو خواهید شد نباشد. فاطمه نتوانست ناراحتی پدر و مادرش را تحمل کند و نهایتاً فقط کد رشته دندان پزشکی، داروسازی و پزشکی را در فرم سازمان سنجش وارد کرد و البته، همان را هم درست وارد نکرد و بر اثر اشتباه تایپی سر از پرستاری دانشگاه تهران درآورد! آنجا که اگر در رشته روزانه قبول شوید، حق انصراف ندارید و در صورت انصراف یک سال محرومیت از کنکور برایتان ثبت می‌شود، فاطمه مجبور شد در دانشگاه ثبت‌نام کند.

خیلی تلاش کردم تا با هزار جور قسم و آیه به سنجش ثابت کنم که اشتباه شده. مجبور بودم برم دانشگاه و با یک تأخیر چند هفته‌ای نسبت به دیگران وارد فضای دانشگاه شدم. اولین کلاسی که رفتم درس اصول پرستاری بود. محتوای درس؟ چطور ملحفه عوض کنیم! چطور پوزیشن بیمار رو تغییر بدیم. چطور دست بشوریم؟ همون روز اول روحیه‌م نابود شد. هر روز می‌رسیدم خونه و وسط حال می‌نشستم و غر می‌زدم؛ اما یه مدت که گذشت، دیدم تغییر کرد. قبل دبیرستان همیشه فکر می‌کردم بیمارا طلبکار و غرغرو هستن و برای پرستار شدن باید اعصاب فولادی داشت. این‌طور نبود. بیمار تو شرایط بیمارستانی آن‌قدر تحت فشاره و مستأصل می‌شه که گاهی فقط یه لبخند هم حالش رو بهتر می‌کنه. یه جا فهمیدم تو این رشته راه برای خوب کردن حال دیگران هست. اومدم خونه و گفتم از رشته‌م خوشم اومده. فرداش، دقیقاً فرداش، جواب سنجش به اعتراضم اومد که می‌تونم انصراف بدم و برای کنکور سال بعد مجاز باشم. ندادم!

تو این رشته، هر ترم بسته به بخشی که واردش می‌شی، تصمیمت نسبت به آینده تغییر می‌کنه. دیدت وسیع‌تر می‌شه. خیلی‌ها فکر می‌کنن پرستاری کلفتی کردن برای بیمارستان‌هاست؛ اما نیست. حالا دیگه رشته‌م رو دوست دارم...





از پله بالا برویم تا سالم تر باشیم!

علی خاکبازان



۱ بالارفتن از پله به ما کمک می‌کند که وزن مناسب‌تر و اندام سالم‌تری داشته باشیم؛

۲ بالارفتن از پله در یک دقیقه، هشت تا یازده کیلو کالری را می‌سوزاند که بسیار بیشتر از کالری لازم برای بسیاری از فعالیت‌های فیزیکی دیگر است؛

۳ بالارفتن از حتی دو طبقه در روز، یک حدود سه کیلو از وزن شما را در طول یک سال کاهش می‌دهد؛

۴ بالارفتن از بیش از هه پله در هفته تا حد زیادی از مرگ‌های ناگهانی، مانند سکته یا ایست قلبی می‌کاهد؛

۵ رابطه مستقیمی بین بالارفتن از پله و تراکم استخوان خانم‌ها در سنین بالا وجود دارد؛

۶ بالارفتن از پله سبب افزایش کیفیت «گسترده خوب» در خون می‌شود؛

۷ بالارفتن از پله سبب می‌شود که ماهیچه‌ها، استخوان‌ها و مفاصل ما ساخته شوند و سالم‌تر باشیم.

حدس بزنید که چه می‌شود اگر...
روزی سی دقیقه با هدف فعالیت بدنی از پله بالا برویم؟

توصیه یک روان شناس:
دانش آموزان در تعطیلات عید
درس را فراموش نکنند.



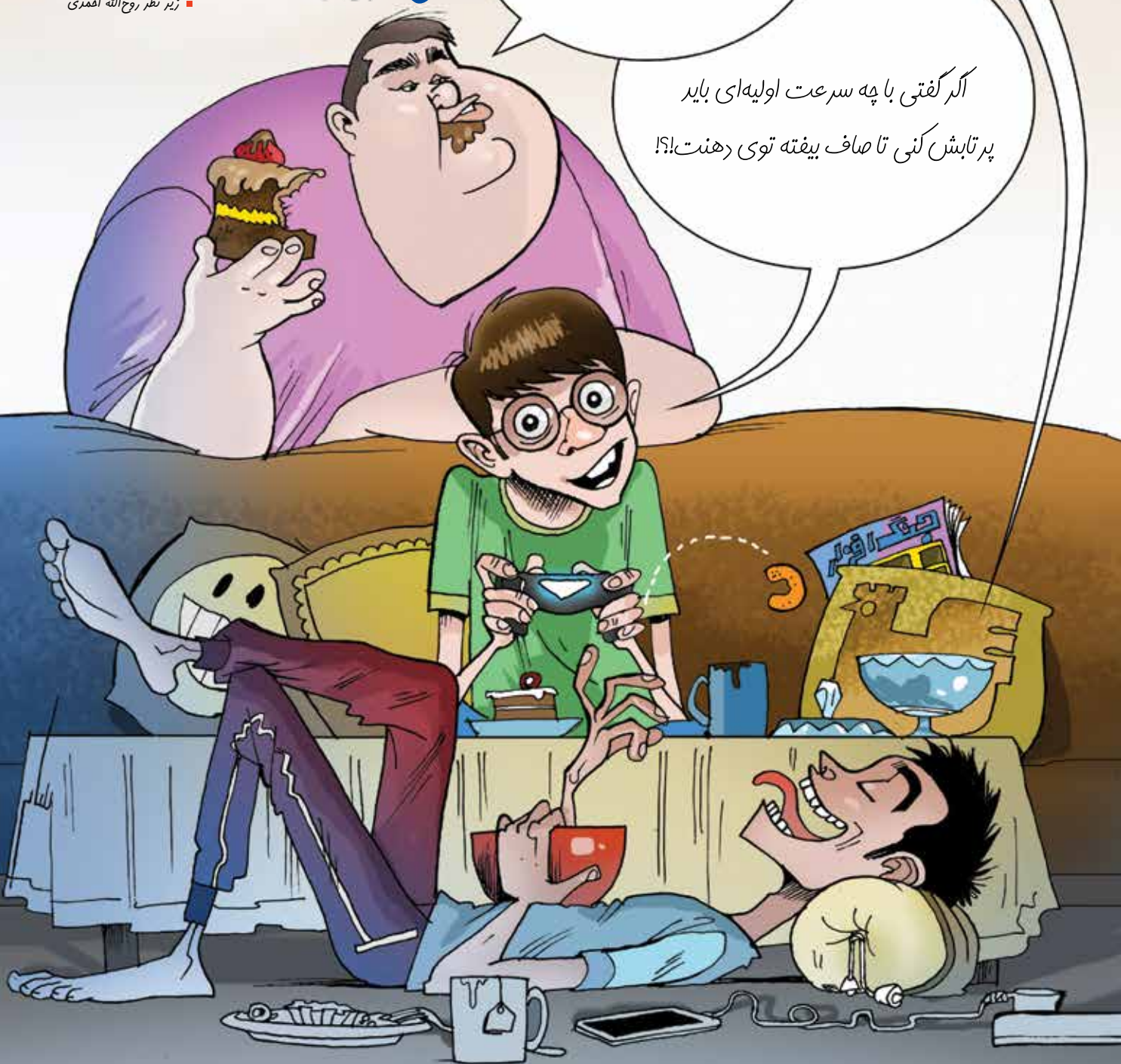
زیر نظر روح الله احمدی

رشاد
جوآن

کنکور! پیر توی گلو!

شما که عواستون به درساتون
هست، حساب کنید بینم هر
تست پقدر کلوکز می سوزونه!

اگر گفتی با چه سرعت اولیه ای باید
پیر تابش کنی تا صاف ییفته توی دهنه!؟!





رشیدنامه (منظومه دنباله دار)

■ سعید سلیمان پورارومی
قسمت ششم

دی اکسید رونالدو

یکی از روزها در زنگ شیمی
که بود استادش آقای رحیمی
رشید مقرر با شور بسیار
سفن می گفت از «هاش.دو.اس.ا.چار»^۱
نوشته روی تخته پند فرمول
برای این هراس انگیز مخلول
که وقتی می شود گوگرد، اکسید
به آن گویند «گوگرد دی اکسید»
چو بار دیگری اکسید گردد
دی اکسیدش، تری اکسید گردد
اگر «هاش.دو.ا.بی» هم گشت پیوست
نتیجه چیست؟ «سولفوریک اسید»^۲ است
در این بین از کلاس، از آن ته ته،
صدای فزونی فاست ناگه^۳
کلاس از فتره یکوه منفجر شد
رشید آگاه شد از سوتی فور

چو پرتش پاره شد از آن هیاهو
رشید شیمی آمد جانب او
معلم می کند او را نظاره
شده بند دلش چون پرت، پاره
رشیدش گفت: «پشم بنده روشن
برایش بالشی آرید لطفاً»
رشید آن لژ نشین سروبالا،
بگفتا: «معزرت می فواهم آقا
نفوایم، ایها^۴ چون فسته بودم
کمی پشمان فور را بسته بودم»
بگفتا: «تفته را گیرم ندری
برایم بازگو آنچه شنیدی»
رشید نیمه فواب و نیمه بیدار
ز بعد هین و مین، آمد به گفتار
که ترکیب «اتیلن» با «اتونو»^۵
پرید آرد «دی اکسید رونالدو»^۶
ز «اکسید مسی»^۷ آید پدیدار،
پس از ده واکنش، «سولفات نیما»^۸
چو با «سولفید پیکه»^۹ در «لایگا»
شود ترکیب، «هیدروکسید بارسا»^۹

■ تصویر سازی: سما سلماسی

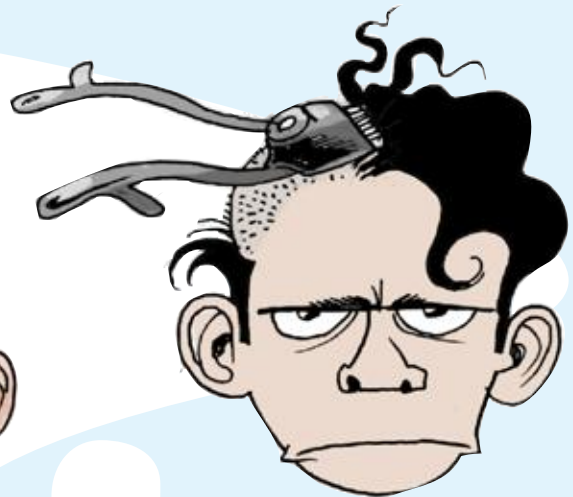
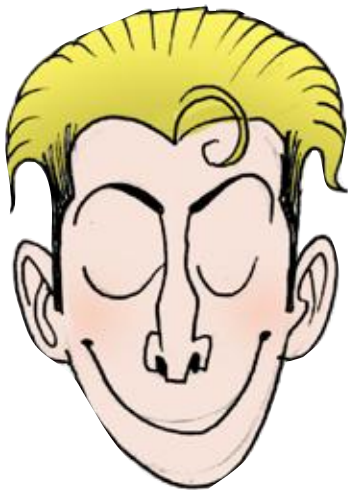
■ به بار ریاضی چهارده شدم، بابام اصرار داشت تو اوج خداحافظی کنم.



بیک بیک مستون

■ مهرداد حسین زاده





منظومه دهه هشتادری ها

مدل مونا مه

■ اثر طبع عباس امردی دهه شصتی

«ای همه هستی ز تو پیدا شده

فاک ضعیف از تو توانا شده»

برکت اگر هست ز تاثیر توست

قسمت ما در یر تقدیر توست

...

در دهه شصت که دل، شار بود

حالت مو صاف و فرادار بود

«باز هوای وطنم آرزوست»

موی فود از ته زدنم آرزوست

ناظم هر مدرسه مانند شیر

گر نزدی مو، به تو می داد گیر

اول پاییز، کپل می شدیم

مفضله اهل ممل می شدیم:

چه کپلی؟ بچه کلاچه کپل

روغن و نان، کله و پاپه کپل

من کپلی هستم و مودار، تو

بنده کنم کاری و بردار تو

بس که شده صیقلی و صاف و تیز

مورچه می خورد بر آن کله، لیز

بود بسی البته اصلاح، سفت

موزرا دستي بُر و این موی لفت

کندی کار و عمل و تیغ داشت

مو بکشیدی و به حق، بیغ داشت

لات ترین بچه بی آبرو

در پس سر داشت کمی پشت مو

شیوه آلمانی و دمب فری،

داشت در آن دوره کمی برتری

هیف که آن دوره به اینجا رسید

عصر زل و عهد کتیرا رسید

حال، جوان موی فشن می زند

هی مَنر فوف و فشن می زند

کم کمک آمد مدل قارچی

کله او کاسه ای و پارچی

گوجه ای و قامه ای و دیزلی

وه چه مصیبت شده این فوشگلی

اکثرشان غربی و تیغوسی اند

واچر صد مشکل ناموسی اند

ریش دراز و ففن و داعشی

موی تماما کپل و ارتشی

بس که پُر از اسپری و تافت شد

مثل پتو گشت و چو کلبافت شد



شعر تر و فشک



تصویر سازی: ساسا اسلامی

دانش آموزان گوگلی و گوگولی

■ مهوی استار احمد
به پیشانی من هی تعریق دارم
نیاز ویژه به تشویق دارم
زمین و آسمان پیپیره در هم
که من بار دگر تحقیق دارم

دوباره بنده و کار پژوهش
به روی شانهاهم بار کوهش
ولیکن آن پنهان هم غم ندارم
از الطاف google رحمت به روشش

الا همسایه‌ها یاری نمایند
برایم آبروداری نمایند
برای من مقاله در بیارید
و یا رسماً کپی‌کاری نمایند

تمام چشم‌ها را مات می‌کرد
و خود را در کلاس اثبات می‌کرد
نه تنها وی کپی می‌کرد تحقیق
که از آن سایت کلاً کات می‌کرد



تا وسط چانه رَسر فط ریش
این نبود ریش، بود موی میش!
آن دگری هم قدر یک دسته بیل
ریش نهاره‌ست و شره سگ سیبیل!
گشته پس از غرغر و فون جگر
پول پدر صرف سبیل پسر
مثل زنان رنگ شده مویشان
نازک و ضایع شده ابرویشان
دفترکان نیز چو میش می‌کنند
با مدلی تازه جوش می‌کنند
از چه جوان فرق وسط واکنند؟
با که وفاد کرده که با ما کنند؟
ریش موم نیست، موم ریشه است
آتپه بماند ز تو اندیشه است

۱. موزر: نوعی مارک ماشین اصلاح که مجازاً (۱) به بقیه ماشین‌ها اطلاق می‌شود و نوع دستی آن در دهه شصت، پدر کله بچه‌ها را در آورده بود!

● به نظر شما هم «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید»، به تقلب سر جلسه امتحان ربط داده یا من برم خودم رو اصلاح کنم؟



شوقی فیزیکی



توقف بی جا مانع کسب است

■ مهدی فرج اللهی

این طور به نظر می رسد که نیروی اصطکاک مانع حرکت است و اشیا را متوقف می کند و توقف بیجا هم که مانع کسب است. اما بیابید نیمه پر لیوان را ببینیم و از زاویه دیگری به موضوع نگاه کنیم و به اتفاق برویم کف کفش. البته مسارت بنده را بپذیرید و نگارنده برای این موضوع علی السباب فودش را خاک پای شما فرض می کند.

اصطکاک، در گوش کفش از قول پیاده رو می گوید: ال و بل و میمیل. در گوش پیاده رو هم از قول کفش می گوید: میمیل و ال و بل و این طوری زائده های میکروسکوپی کف کفش با زائده های میکروسکوپی کف پیاده رو، دست به یقه می شوند و جوش سرد می فورند. همین موضوع باعث می شود که ما سر نفوریم و بتوانیم حرکت کنیم و همین ماچرا بین لاستیک اتوموبیل و آسفالت هم اتفاق می افتد.

اگر اصطکاک نبود، ما به پای راه رفتن، پاتینا بازی و به پای رانندگی، بکسوار بازی می کردیم.

به زبان ساده تر:

$$\vec{F}_{fs} = \mu_s \cdot \vec{F}_N$$

$$\vec{F}_{fk} = \mu_K \cdot \vec{F}_N$$



تاریخچه

بدشانس ترین آدم تاریخ

■ عبدالله مرقمی



■ تصویرسازی: سامان سلیمانی

آقا بیفشیدا شما کی هستید که توی اتاق تاریخ وارد شده اید؟

بزنه بدشانس ترین آدم معروف تاریخم! 😬

پس چرا من نمی شناسمتان؟

دیدم گفتم؟ این هم از بدبختی من است. من هربرت هورا تیو کیتینر، وزیر امور خارجه انگلستان در دوران جنگ جهانی دومم. 😎

فردتان می توانید فامیلی تان را سه بار پشت سرهم بگویید؟ 😊

معلوم است که نه. اما بدبختی من این نیست.

فب پس چیست؟

می دانستی جنگ جهانی دوم هفتاد و یک میلیون نفر کشته داشته؟

تکنر مشت اول را شما زده اید؟

نفیرا می دانی از این هفتاد و یک میلیون نفر چند نفر آدم عادی بوده اند؟ هفتاد میلیون و نهصد و نود و نه هزار و نهصد و نود و نه نفر!

یعنی هیچ کدام از این ها سیاست مدار و وزیر و شاه نبوده اند؟

هیچ کدام نبوده اند. هیچ کدام چیز من بدبختی! 😞
حالا فهمیدی چرا من بدشانس ترین آدم معروف تاریخم؟

عوضش شما می توانید به این افتخار کنید که شاعانه پا به میدان جنگ گذاشته اید.

بله پا که گذاشتم، اما فیلی هم شاعانه نبود. موقع بازدید از یک منطقه امن، اشتباهی پایم رخت روی تنها مینی که در شعاع صد کیلومتری فتنی نشده بود. بس که بدشانس بوده ام!

وای ولی من هنوز هم فکر می کنم اسمتان از نموه مرگتان هم شایع تر است! 🏃



بخش اول: پازل نونوگرام

۲				۴
	۲	۵		
۶				۲
			۴	

۲				۴
	۲	۵		
۶				۲
			۴	

بخش اول، پازل شیکاکو

پازل این شماره، پازل شیکاکو (shikaku) است. ابتدا قوانین آن را مطالعه کنید.

- قرار است کل صفحه را به تعدادی مستطیل تقسیم کنیم؛
- دقت کنیم مربع هم نوع خاصی از مستطیل است؛
- درون هر مستطیل، دقیقاً یک عدد قرار گرفته است؛
- تعداد مربع‌های یک‌دریکی که در هر مستطیل قرار دارد، برابر عددی است که درون مستطیل قرار دارد.

به پازل نمونه و راه‌حل آن بنگرید.

حالا خودتان دست به کار شوید و تعدادی پازل را حل کنید؛

				۲
	۳		۲	۲
۳		۳		
		۴		۴
۲				

		۲		۲
۲			۳	
۳			۴	۲
	۳			
	۴			

		۴		۵	۲	
			۴			
۲					۴	۴

شروع صعود

شماره ۱
نوع: پازل
۵ امتیاز

۵ دقیقه

زمان پیشنهادی

	۲			۳	۲
				۵	۳
				۲	
۴				۲	۲
	۳	۵	۸		
۲	۲		۲		۲

		۲			۲		
		۴		۴	۲	۶	۲
			۳				
۲				۳			
۳				۲			۴
	۲	۴					
	۲		۲				

در دامنه

شماره ۲
نوع: پازل
۱۰ امتیاز

۱۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

لیگ قهرمانان جوان

مهر ۱۳۹۸ کشورمان

در لیگ سرگرمی‌های جوان شرکت کنید.

برای ارسال پاسخ‌هایتان به سایت javan.roshdmag.ir بروید.

● مهلت ارسال پاسخ‌ها تا پایان اردیبهشت ۱۳۹۸ خواهد بود.

● هر چه به سرگرمی‌های بیشتری پاسخ دهید، امتیاز بیشتری کسب می‌کنید.

	۲		۶		۳		۲
	۲				۷		۲
		۸	۷		۲		
	۳		۲		۹		۸
۳۳							
	۷	۶			۱۶		۱۱
		۵					
				۱۶			
			۳	۴	۵		۱۲
	۴	۱۴					
	۴				۲		
۲			۲		۲		
۲		۴	۲				۲

در دامنه

شماره ۳

نوع: پازل

۲۰ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

بخش دوم، معمای منطقی:

کارآگاه پرونده‌های جنایی باتجربه‌ای، فومیره است که در محل فرمت او، میهمان در بازجویی‌ها دروغ می‌گویند و افراد بی‌گناه حقیقت را می‌گویند. او در سال‌های فرمتش با پرونده‌های مختلفی سروکار داشته که با کمک این شناخت، معمای بسیاری از آن‌ها را حل کرده است. در ادامه تعدادی از این پرونده‌ها آمده است.

شماره ۴

نوع: ریاضی

۲۰ امتیاز

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

[معمای ۴]: در پرونده‌ای چهار نفر متهم شده‌اند. اظهارات آن‌ها به شرح زیر است:

آ.ف: ب، خ و س. ص یا هر دو، در جنایت دست داشته‌اند یا هر دو بی‌گناه‌اند.

س.ص: من گاهی با د.ر همکاری نمی‌کنم.

ب.خ: آ.ف گاهی با من کار می‌کند!

د.ر: س.ص همیشه با من کار می‌کند.

کارآگاه به کمک همین چند سرخ، توانست تشخیص دهد که چه کسانی در جنایت دست داشته‌اند. آیا شما هم می‌توانید بگویید کدام یک از این چهار نفر مجرم هستند؟

شماره ۵

نوع: ریاضی

۲۵ امتیاز

۲۵ دقیقه

زمان پیشنهادی

[معمای ۵]: در پرونده‌ای سه نفر متهم شده‌اند و کارآگاه مطمئن است که حداقل یک نفر از این

سه نفر مجرم است. او با همه آن‌ها گفت‌وگو کرده است و از میان حرف‌هایشان مجرم را تشخیص

داده است. اظهارات متهمان به شرح زیر است:

ب.ج: ا.د گاهی با یک هم‌دست کار می‌کند.

ا.ط: اگر ب.ج مجرم باشد، ا.د هم مجرم است.

ا.د: آ.ط مجرم است.

در آفرین بازجویی، ب.ج حرفی می‌زند که راز این پرونده را برای کارآگاه برملا می‌کند. او می‌گوید:

ا.ط هم، گاهی با یک هم‌دست کار می‌کند.

شما فکر می‌کنید کارآگاه بطور فومیر که چه کسانی مرتکب جرم شده‌اند؟



پیامک‌های این عزیزان به دست ما رسید:

- عادل ماجدی از کانی سوز شهرستان سقز
- شهلا طاهری از آذر بایجان شرقی
- محمدی، دانش آموز سال آخر رشته تجربی از تبریز
- نیلوفر مختاری، پایه دهم از مازندران
- فاطمه حسینی پور، بیست‌ساله و محمدحسین حسین پور پایه دهم انسانی از اصفهان
- قیانوری از نهاوند
- مینا سرمدی از همدان
- علی صالح‌زاده از شهرستان اهر
- فاطمه رجایی از شهرستان فلاورجان
- مهدیه امامی، پایه دهم انسانی
- سارا احمدی از همدان
- مولود جهانی از همدان
- علیرضا اعتمادی از مدرسه شهید کلانتری اسلام‌آباد اردبیل
- فرشته صباغی از اصفهان
- مهسا صالحی از شیراز
- مریم غلامی از کرج
- زهرا رنجبران
- رویا راستین از قصر شیرین
- اگریم عباسی از همدان
- محمدامین ملازاده از جویبار مازندران
- فاطمه فتیحی از کرج
- محمدتقی محمدحسینی از استان قزوین، شهرستان تاکستان، شهر نرجه
- آیداصدوی از سقز

رسیده‌های ری

زهرا فریبا

نظراتتان را برای ما

پیامک کنید:


۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

مجله که در کل به شما تعلق دارد؛ اما این بخش، دیگر شور به شما تعلق داشتن را در آورده و یکباره هر چه شما برای ما بفرستید می‌خواند، پاسخ می‌دهد و چاپ می‌کند. شاید برایتان سوال پیش بیاید که کجا بفرستید؟ این قدر راه ارتباطی داریم که نگو و نپرس؛ این از ایمیل‌مان: javan@roshdmag.ir، این از شماره پیامکی‌مان: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹، این هم از کانال‌مان: @Roshd که آنجا هم برایتان کلی مطلب به‌روز و دست‌اول، نظرسنجی، مسابقه و... می‌گذاریم، با طرح پیشنهادها و حرف‌ها و درددل‌هایمان، هم خودتان سبک می‌شوید و هم به ما کمک می‌کنید که بهتر شویم.

می خواهیم نظر بدهم، چه کنیم؟

۱ پیامک بزنید و نظرتان را بگویید. این شماره پیامک ماست: ۳۰۰۰۸۹۵۱۹
۲ در شبکه‌های اجتماعی ما را دنبال کنید: @Roshd
۳ با ما تماس بگیرید: ۰۹۶۰۲۱۸۸۸۴۹۰
۴ با ما ایمیل بزنید: javan@roshdmag.ir

+ پیامک

 سلام، وقتتان به خیر، تشکر بابت مجلهٔ سرگرم‌کننده‌تان. می‌خواستم در مورد چاپ، نظری بدم. بعضی از مدارس، خرید مجله رو اجباری می‌کنن و بچه‌ها اصلاً تمایلی به استفاده از اون رو ندارند. ممنون از وقت گران‌قدرتان.

سلام بر شما! بله، اینکه اجباری می‌کنند و ممکن است این کار درست نباشد درست! اما ما تابه‌حال نشینیده بودیم کسی از رشد جوان به این خوبی، خوشش نیاید و تمایلی به خواندنش نداشته باشد. شما حتماً یک مجلهٔ تقلبی را که سعی می‌کرده ادای رشد جوان را دربیاورد، خواندید و لابد این پیامک را هم برای آن‌ها فرستادید و اشتباهی برای شمارهٔ ما آمده، درست گفتیم؟



اشتباه نشده، دوستی بر ایمن یک نقطه فرستادند، اصلاً در یاد را مفهوم در همین نقطه نهفته است. باید خاطر نشان کنم این نقطه، شبیه نقطه‌های ساده‌ای که گاهی شما در انتهای جملاتان می‌گذارید، نیست! این به‌احاطهٔ اجنا و گردی و تقور و تحجب، خیلی با نقاط دیگر فرق دارد. اصلاً در تمام تحریریه، همه در همین به دست نشسته و با توجه به متن‌هایی که در مجله چاپ شده، نقطه را تحلیل و تفسیر می‌کنند. ما که خرافاتی نیستیم، اما اصلاً این یک نقطهٔ جاویدی است. شما هم حسش می‌کنید؟

می خواهیم جایزه بگیریم، چه کنیم؟

۱ بروید به صفحهٔ ۴۴ و در لیگ قهرمانان جوان شرکت کنید. شیوهٔ شرکت در این مسابقه اینترنتی است. باید بروید به سایت javan.roshdmag.ir و جواب سرگرمی‌ها را وارد کنید. یک نکتهٔ جالب هم درگوشی بگویم که جوایز روی دستمان باد کرده و منتظر شرکت‌کننده‌ایم تا همین جوری الکی می‌جایزه بدهیم. من دیگر نمی‌دانم به چه زبانی از شما بخواهم شرکت کنید؟

سیزده بو مسابقهٔ شیرکت آیین.

Please participate in this completion.

۲ بروید به صفحهٔ ۳۹ و اول بحرطویل بازنه‌مان را بخوانید، بعد خودتان سعی کنید یکی از این بحرطویل‌ها برای ما بنویسید. ما به بهترین بحرطویل‌های شما جایزه می‌دهیم. اگر فکر می‌کنید آدم باهزای هستید و استعداد شاعری هم دارید، این بهترین فرصت است.

می خواهیم نویسنده بشوم، چه کنیم؟

۱ اولاً که زیاد بخوانید و زیاد بنویسید. یک‌هو به خودتان می‌آیند و می‌بینید عجب نویسندهٔ معرک‌های شده‌اید.

۲ شعورها، داستان‌ها و متن‌های ادبی‌تان را برای ما بفرستید. فقط به این شرط که کوتاه باشند. می‌دانم که خیلی از نوشته‌ها بلند هستند، اما شما خودتان به این دو صفحهٔ ما نگاه کنید. اگر بخواهیم یک متن طولانی منتشر کنیم، دیگر جا برای هیچ حرف دیگری باقی نمی‌ماند. پس لطفاً فقط کار کوتاه (خیلی کوتاه) برای ما بفرستید. لطفاً کاری را برای ما بفرستید که واقعأً مال خودتان باشد. جان هر کی دوست دارید کسی بیست را این یک دفعه بی‌خیال شوید. این هم شمارهٔ ما در شبکه‌های اجتماعی: ۰۹۰۲۳۶۷۷۹۹۹

تقویم اسفند ماه ۱۳۹۷ زهرا صالحی زاده

۱

۵ اسفند

روز بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه، عالم و حکیم و وزیر هلاکو، پادشاه دوره ایلخانی، بود. او به غیر از پایه‌گذاری رصدخانه مراغه، دوازده دستگاه و ابزار نیز برای این رصدخانه طراحی کرد. او را تدوین‌کننده زیج ایلخانی می‌دانند؛ کاری که به کمک همکارانش در رصدخانه مراغه انجام داد. به همین دلیل نام او را روی یکی از حفره‌های ماه گذاشته‌اند.

۲۰

۲۹

۲۹ اسفند ۱۳۲۹

تصویب قانون ملی‌شدن صنعت نفت

پیش از تصویب قانون ملی‌شدن نفت، دولت تلاش می‌کرد، قراردادی به نام گس‌گلشاییان را که انحصار استفاده از نفت جنوب ایران را به انگلیسی‌ها می‌داد، به تصویب مجلس برساند. مدت کوتاهی تا زمان پایان یافتن دوره مجلس پانزدهم باقی نمانده بود. اگر این قرارداد به تصویب می‌رسید، شاید دیگر تا مدت‌ها امکان ملی‌شدن صنعت نفت وجود نداشت. پس نمایندگان مخالف این قرارداد، با سخنرانی‌های طولانی و پشت‌سرهم در مخالفت با این طرح، سعی کردند پیش از پایان دوره پانزدهم مجلس، مانع تصویب قرارداد انحصار نفت به انگلیسی‌ها شوند؛ از جمله حسین مکی که در واقع ۲۴ ساعته سخنرانی می‌کرد و حتی برای آنکه بیدار بماند از داروهای ضد خواب استفاده می‌کرد. با همین روش‌ها بود که زمان مجلس پانزدهم به اتمام رسید و قرارداد گس‌گلشاییان تصویب نشد و در دوره بعدی، قانون ملی‌شدن صنعت نفت به تصویب مجلس رسید.

۲۸

۲۷

۲۶

۲۵

۲۴

۸

۷

۶

۵

۴

۳

۲

۲۹ اسفند، تولد حضرت علی علیه السلام

علی به معنای والا، بلندمرتبه، بلندقدر، شریف و تواناست. نامی از هزارویک نام خداوند. پیش از تولد امام علی علیه‌السلام، جناب ابوطالب و حضرت فاطمه بنت‌اسد، تصمیم داشتند چنانچه فرزندشان پسر باشد، نام او را حیدر، به معنای شیر بگذارند؛ اما با وحی الهی، نام علی برای او برگزیده و حیدر لقبی از القاب ایشان شد. هرچند برخی معتقدند که بشارت تولد امام بسیار پیش از تولد وی، در کتب مذهبی و البته به صورت «ایلی» آمده بود، نکته مهم این است که نام علی پیش از این عمومیت نداشت و اگر هم بود بسیار نادر بوده است؛ به طوری که تا پیش از تولد امام علی علیه‌السلام، هیچ نشانی از کسانی که به این نام نامیده شده‌اند، وجود ندارد. این یکی از عجایب زندگی امام علی علیه السلام است.

۱۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۷ اسفند، تولد حضرت فاطمه سلام‌الله علیها

روز جمعه، بیستم جمادی‌الثانی سال پنجم هجرت، خانه‌ای در مکه مملو از عطر یاس شد. در خانه خدیجه سلام‌الله علیها که در مکه، در محله‌ای به نام «زقاق العطارین»، به معنای کوچه عطرها، قرار داشت. خانه، محل نزول وحی بود و بخش بزرگی از قرآن در همین خانه بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد. چهاردیواری آن، حریم امن و مبارکی بود و نظر خداوند و فرشتگان بر آن. خانه مولود پیامبر بعدها به مسجد تبدیل شد و برای مسلمانان محترم و مقدس شد. اهمیت آن در نزد مسلمین، اعم از شیعه و سنی، آن اندازه بود که بارها، هم‌زمان با مرمت و توسعه مسجد الحرام، این خانه نیز مرمت می‌شد تا همواره پایدار و مستحکم بماند.

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

سنگ نگاره فتحعلی شاه و پسران

محمد مهدی بهمنی

▼ باباخان و پسران

افراد حاضر در سنگ نگاره، نه تنها پسران شاه که هر کدام حاکم ایالت یا صاحب منصبی در دربار شاه بودند. شاه قاجار اغلب، مناصب دربار را به پسرانش سپرده بود تا حکومتی پایدار و بادوام داشته باشد. سنگ تراش قاجاری، علاوه بر اینکه سعی کرده صورت های سنگی، شبیه به صاحبانشان باشد، اسامی آنها را هم به خط خوش در کنار هر پیکره آورده است.



▲ تصورات شاه قاجار

شاه قاجار در گوشه دیگری از سنگ نگاره چشمه علی شهر ری، با باز شکاری و ملازمی که سایبان در دست دارد، دیده می شود. این دو عنصر، علامت و نشان های معمول فرمانروایی و شاهنشاهی هستند. ترکیب بندی نقوش چشمه علی، به نقوش هخامنشی و ساسانی تخت جمشید و بیستون بسیار شبیه هستند. به نظر می رسد فتحعلی شاه پیش از تسلطش بر ایران و در دوران حکمرانی اش بر ایالت فارس، به حضور در سنگ نگاره ها علاقه مند شده است!

▼ شاه سنگی

سنگ نگاره فتحعلی شاه و پسرانش در چشمه علی شهر ری، بیش از ۱۹۰ سال عمر دارد و باد و باران و آفتاب در تمام این سال ها مشغول تخریب آن بوده اند. در این سنگ نگاره، فتحعلی، دومین شاه سلسله قاجار، به دلگرمی ۱۶ پسرش که دور ویرش را گرفته اند، با اقتدار بر تخت پادشاهی تکیه زده است. این یکی از نخستین سنگ نگاره های پس از اسلام است که پادشاه و اطرافیانش در آن حضوری چشمگیر دارند.



▲ سکو ساختگی

فتحعلی شاه با ریش بلند، تاج کیانی، خنجر و شمشیر و تمام زیورآلاتش بر سینه کوه حاضر شده تا اقتدار خیالی اش را به رخ بگذرد. کسانی که وقایع عصر فتحعلی شاه را در ذهن دارند، این قیافه و هیبت مقتدر و حق به جانب، برایشان تمسخرآمیز است. شاه قاجار، اقتدار را در سنگ نگاره ها و نقاشی های پرتره ای که از او ساخته اند جست و جو می کرد، نه در میدان های نبرد. هشت سنگ نگاره از دوران قاجار به جا مانده که فتحعلی شاه در هفت تای آنها، حی و حاضر است.





رشد جوان در شبکه های اجتماعی



@iRoshd